

جهت معارف جنگ
شهید سپهبد علی صیاد شیرازی

روز دهم

خاطرات و بخشی از حقایق نبردهای ایران و عراق در هشت ماه نخستین جنگ
در منطقه سرپل ذهاب

نویسنده: سرتیپ ۲ ستاد یدالله افشین

روز دهم

نویسنده: سرتیپ ۲ ستاد یدالله افشین

بررسی اولیه و نهایی: سرتیپ ستاد ناصر آراسته، سرتیپ ستاد سید حسام هاشمی

بررسی، آماده‌سازی، نشر: سرتیپ ۲ ستاد نجاتعلی صادقی گویا

بررسی نهایی: سرتیپ ۲ حمید شکیبا

ویرایش تخصصی: سرهنگ ستاد علی سجادی

ویرایش ادبی و فنی: الهه آموزگار

صفحه آرایی: حامد خدمتی

نوبت و سال چاپ: اول / ۱۳۹۷

شابک:

شمارگان: ۱۰۰۰

ناشر: انتشارات ایران سبز

قیمت:

مرکز پخش: تلفن: ۲۲۴۸۸۷۵۶ نمابر: ۲۲۴۸۸۶۵۰

حق چاپ برای «هیئت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیادشیرازی» محفوظ است.

"از همه نگارندگان حوادث جنگ و همه کسانی که توان انجام وظیفه در این مهم را دارند، درخواست می‌کنم از ثبت و ضبط جزئیات این دوران غفلت نکنند و این گنجینه تمام‌نشدنی را برای آیندگان به ودیعه بگذارند."

"جنگ تحمیلی شکوه و عظمت ایمان و اسلام را در پهنای جهان منتشر نمود."

امام خمینی (ره)

"می‌خواهم بگویم که این جنگ یک گنج است. آیا ما خواهیم توانست از این گنج استفاده کنیم؟ آن هشت سال جنگ، بایستی تاریخ ما را تغذیه کند."

"دفاع مقدس مظهر حماسه است، مظهر معنویت و دینداری است، مظهر آرمان‌خواهی، مظهر ایثار و از خودگذشتگی است، مظهر ایستادگی، پایداری و مقاومت است، مظهر تدبیر و حکمت است، روایت آن جهاد نیز مقدس و جهاد است."

مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله‌العالی)

فرازهایی از پیام حضرت امام^(ع) در اسفندماه ۱۳۶۷
خطاب به روحانیت سراسر کشور (در رابطه با پذیرش قطعنامه ۵۹۸)
صحیفه امام خمینی^(ع)، جلد ۲۱، صفحه ۲۸۳

- ما هر روز در جنگ برکتی داشتیم که در همه صحنه‌ها بهره جسته‌ایم.
- ما انقلابمان را در جنگ به جهان صادر نموده‌ایم.
- ما مظلومیت خویش و ستم متجاوزان را در جنگ ثابت نموده‌ایم.
- ما در جنگ پرده از چهره تزویر جهان‌خواران کنار زدیم.
- ما در جنگ دوستان و دشمنان خود را شناخته‌ایم.
- ما در جنگ به این نتیجه رسیده‌ایم که باید روی پای خودمان بایستیم.
- ما در جنگ اُبَهِت دو ابرقدرت شرق و غرب را شکستیم.
- ما در جنگ ریشه‌های پربار انقلاب اسلامی‌مان را محکم کردیم.
- ما در جنگ حس برادری و وطن‌دوستی را در نهاد یکایک مردمان بارور کردیم.
- ما در جنگ به مردم جهان و خصوصاً مردم منطقه نشان دادیم که علیه تمامی قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها سالیان سال می‌توان مبارزه کرد.
- جنگ ما جنگ حق و باطل بود و تمام شدنی نیست.
- جنگ ما جنگ فقر و غنا بود.
- جنگ ما جنگ ایمان و رذالت بود و این جنگ از آدم تا ختم زندگی وجود دارد.
- جنگ ما موجب شد که تمامی سردمداران نظام‌های فاسد در مقابل اسلام احساس ذلت کنند.
- ما در جنگ برای یک لحظه هم نادم و پشیمان از عملکرد خود نیستیم. راستی مگر فراموش کرده‌ایم که ما برای ادای تکلیف جنگیده‌ایم و نتیجه، فرع آن بوده است.

• از همه اینها مهم‌تر، استمرار روح اسلام انقلابی در پرتو جنگ است، همه اینها از برکت خون‌های پاک شهدای عزیز هشت سال نبرد بود، از تلاش مادران، پدران و مردم عزیز در ده سال مبارزه با آمریکا، غرب و شوروی نشأت گرفته است.

• ملت ما تا آن روز که احساس کرد توان و تکلیف جنگ دارد، به وظیفه خود عمل نمود... آن ساعتی هم که مصلحت بقای انقلاب را در قبول قطعنامه دید و گردن نهاد، باز به وظیفه خود عمل کرد.

برای مقابله با دشمنان بلذتی ما چه ارتشی، چه سپاهی و چه بیچی یدواحد و قدرت واحد باشیم.

«شهید سپید علی صیاد شیرازی - ۱۳۶۴/۱۱/۲۶»

معارف جنگ

«معارف جنگ» مجموعه‌ای از یافته‌ها، ذخایر و دستاوردهای جبهه‌های نبرد حق علیه باطل است که خداوند متعال به پاس فداکاری‌ها، ایثارگری‌ها و برکت خون شهدای والامقام، نصیب رزمندگان اسلام نموده و از سینه‌های جوشان آنها به سینه‌های پاک و تشنه نسل جوان انقلاب اسلامی منتقل می‌گردد.

«هیئت معارف جنگ» از پاییز سال ۱۳۷۳ با همت والای امیر سرافراز ارتش اسلام «شهید سپهبد علی صیادشیرازی» شکل گرفت و در سال ۱۳۷۴ با تصویب کریمانه و حمایت‌های مادی و معنوی حضرت امام خامنه‌ای (مدظله)، مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا، به صورت رسمی این رسالت مهم را با روحیه متعالی بسیجی برعهده گرفته و مفتخر است که با الهام از کلام نورانی خداوند متعال مبنی بر «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»، با صداقت و تلاش دسته‌جمعی در این وادی مقدس گام نهاده و این رسالت افتخارآمیز را که با گرایش «پژوهشی - فرهنگی - عملیاتی و آموزشی» شکل گرفته است ادامه دهد و در این راه امید به لطف و یاری خداوند متعال دارد.

➤ شیوه کار هیئت معارف جنگ در گردآوری تجارب جبهه‌های نبرد از سال ۷۳ تا سال ۷۸ بدین ترتیب بوده است که براساس زمان و مکان هر عملیات، جمعی از رزمندگان اسلام که در آن عملیات نقش مهمی را برعهده داشته‌اند به منطقه عملیات عزیمت نموده و با یادآوری خاطرات خود در صحنه نبرد و برداشت‌های تحریری، صوتی و تصویری، مجموعه‌ای از حقایق و واقعیت‌های تلخ و شیرین را گردآوری نموده است. هیئت معارف جنگ از سال ۱۳۷۸ تا پایان شهریور ۱۳۹۷، تعداد ۱۵۵ عنوان کتاب مستند درباره وقایع هشت سال دفاع مقدس منتشر نموده است.

➤ آموزش معارف جنگ نیز از سال ۱۳۷۴ به صورت نظری و میدانی برای هر دوره از دانشجویان سال ۳ دانشگاه افسری امام علی^(ع) نیروی زمینی و از سال ۱۳۸۲ برای کلیه دانشگاه‌های افسری زمینی، هوایی، دریایی و فارتش ج.ا.ا. به اجرا درآمده و تا پایان شهریور ۱۳۹۷، تعداد ۲۹۸۷۸ نفر از فارغ‌التحصیلان

دانشگاه‌های مزبور را در دو مرحله نظری و میدانی مورد آموزش داده است. از سال ۱۳۹۴، آموزش معارف جنگ برای دانشجویان سال ۳ دانشگاه قرارگاه پدافند هوایی خاتم‌الانبیاء^(ص) نیز به اجرا درآمد.

➤ هیئت معارف جنگ همچنین از سال ۱۳۸۷ آموزش کارکنان وظیفه در مقاطع تحصیلی فوق‌دیپلم، لیسانس، فوق‌لیسانس و دکتری در مراکز آموزش وظیفه را پی‌ریزی نمود و این عزیزان در زمان آموزش مقدماتی و قبل از عزیمت به یگان‌های سازمانی خود به مدت ۱۶ ساعت آموزش معارف جنگ را برابر برنامه آموزشی طی نموده که تا پایان شهریور ۱۳۹۷، بیش از ۴۰۳ هزار نفر از کارکنان وظیفه که فارغ‌التحصیل دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی کشور می‌باشند، آموزش نظری معارف جنگ را فرا گرفته‌اند.

➤ از سال ۱۳۹۰ افسران دوره عالی رسته‌ای، در هر دوره به مدت ۸ ساعت و تا پایان شهریور ۱۳۹۷، تعداد ۷۲۳۸ نفر آموزش معارف جنگ را طی نموده‌اند.

➤ از بهمن سال ۱۳۹۳ تا پایان شهریور ۱۳۹۷، تعداد ۳۹۸۲۷۱ نفر سربازان دیپلم و زیر دیپلم نیز در هر دوره به مدت ۸ ساعت تحت آموزش معارف جنگ قرار گرفته‌اند.

هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیادشیرازی»

زندگینامه مؤلف



اول آذر ۱۳۲۳ در شهر کوچک مرزی ماکو چشم به جهان گشودم. پس از تحصیلات ابتدایی و دبیرستان، در مرداد ۱۳۴۴، وارد دانشکده افسری شدم و پس از طی مراحل تحصیلی در سال ۱۳۴۷، با درجه ستوان دومی و مدرک لیسانس فارغ التحصیل شدم و به خدمت در ارتش ادامه دادم. سال ۱۳۵۸ و پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در منطقه سرپل ذهاب خدمت می‌کردم که از مرداد همین سال، درگیری‌های ضدانقلاب و عوامل مزدور ارتش عراق با نیروهای نظامی و شبه‌نظامی و انتظامی آغاز گردید. این درگیری‌ها تا روز سی‌ویکم شهریور ۱۳۵۹، ادامه یافت و سپس جنگ هشت ساله ایران و عراق آغاز شد. طی جنگ در سمت‌های مختلفی که در متن خاطرات آورده شده است، به مدت تقریبی شش سال در جبهه‌های جنگ بودم و سرانجام در اوایل سال ۱۳۶۵ و پس از طی دوره دانشکده فرماندهی و ستاد ارتش به عنوان استاد و پژوهشگر در این دانشکده خدمت کردم. در طول زندگی، همواره به پژوهش و تحقیق علاقمند بودم؛ بویژه راجع به منابع طبیعی و آب‌های سطحی کشور که اطلاعات زیادی از این مورد جمع‌آوری و در فیش‌های تحقیقاتی ثبت می‌کردم. به خاطر شغلی که داشتم، بیشتر مناطق کشور را از نزدیک دیدم. پس از فراغت نسبی در سال ۱۳۶۵، شروع به تدوین کتابی درباره رودخانه‌های کشور نمودم که سرانجام در سال ۱۳۷۲، کتابی دوجلدی به همین عنوان تألیف کرده و به چاپ رساندم، که در سیزدهمین دوره کتاب سال جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۷۴ جایزه بهترین کتاب سال در رشته کشاورزی را نصیب من نمود.

پس از بازنشستگی در سال ۱۳۷۴، به عنوان کارشناس شرکت‌های مهندسین مشاور جاماب و بهان سد مشغول به کار و در مطالعه طرح‌های

جامع آب کشور سهیم شدم. پس از موفقیت در چاپ کتاب رودخانه‌های ایران و همزمان با کار در شرکت مهندسين مشاور، نسبت به تحقيق درباره تالاب‌های کشور اقدام و در سال ۱۳۸۶، کتابی در حدود ۸۰۰ صفحه به عنوان «تالاب‌های ایران» تنظيم و تأليف کردم، ولی به علت خرابی وضع چاپ و نشر و عدم استقبال ناشرين به علت سوددهی کم، قادر به چاپ آن نشدم. از طرفی، به علت تخریب تالاب‌های کشور که عمدتاً پس از سال ۱۳۸۶ شروع شد و متأسفانه تاکنون (۱۳۹۶) این روند ادامه دارد، دیگر خودم هم تمایلی به نشر آن نداشتم و آن را برای آینده نگه داشتم.ام. شاید روزگاری به کار آید.

تنظيم خاطرات خود را به دلايل گرفتاری‌های شديد زندگي دير شروع کردم، ولی از سال ۱۳۸۵، صفحات مختلفی از رویدادها را نوشته و به کناری گذاشتم. در آبان ۱۳۹۴، متوجه شدم که مجموعه‌ای از افسران بازنشسته ارتش که در مناطق شمال غرب، غرب و جنوب در جنگ شرکت داشتند، در دانشکده فرماندهی ستاد، به همت امير سرلشکر حسين حسینی سعدی تشکیل یافته است، که تحت عنوان «گروه تحليل و تدوين نقش عملکرد ارتش جمهوری اسلامی ایران در هشت سال دفاع مقدس» نامگذاری شده است و در این گروه، تاريخ عمليات نظامی ارتش نگاشته و تدوين می‌شود. در ۲۵ آبان ۱۳۹۴، من هم به این گروه دعوت شدم و در تنظيم تاريخ سال‌های ششم، هفتم و هشتم جنگ ایران و عراق در منطقه غرب شرکت نمودم.

در این گروه منابع ارزشمندی وجود داشتند، که می‌توانستند در مستندسازی خاطراتم کمک مؤثری به من بنمایند، که مهم‌ترین آنها مجموعه کتاب جامع «تقويم تاريخ دفاع مقدس» می‌باشد. من با مشاهده این آثار و یادآوری و زنده شدن خاطرات تلخ و شیرین گذشته‌ام، تصميم گرفتم که خاطرات خود را غنی‌تر و مستدل‌تر نموده و آن را آماده چاپ نمایم. این کار را انجام دادم و کتاب خاطراتم را به هیئت معارف جنگ شهید سپهد علی

صیادشیرازی که خدمات ارزنده‌ای درباره وقایع جنگ ایران و عراق انجام می‌دهد، ارائه کردم.

در پایان، قدردانی صمیمانه خود را از مسئولین این هیئت، امیران بزرگوار سرتیپ ناصر آراسته، سرتیپ سید حسام هاشمی و سرتیپ دوم نجاتعلی صادقی گویا اعلام می‌دارم.

یداله افشین

تقدیم به:

همسرم، خانم کیتی محبتی که طی شش سال حضور من در جبهه جنگ عراق علیه ایران، با تمامی سختی ها و مشکلات، همانند دوشی استوار خانه، خانواده و تربیت فرزندانمان فرهاد، فرناز و فرزاد را اداره و مدیریت نمودند و همین امر موجب شد که من با خیالی آسوده از پشت سر در تمام دوران جنگ، به وظایف خطیر خود که همانا دفاع از کیان میهن باشد، پرداخته و سرفراز به آغوش خانواده بازگردم.

بسم الله الرحمن الرحيم



کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

جناب آقاییداندۀ آفین

اهتمام ارزنده شما در

تألیف کتاب و وحانۀ مای ایران

که نشان باری است از عنایت الای شهابه فعالیت های فخرم فزینی و عمل به وظیفه
خطیر اهل مسلم و عالمان متعهد در خور ارج و احترام بسیار است .
در جامعه ای که آئین آن اسلام و آئینک عمومی آن انقلابی شکوهمند به زعامت فقیه
و حکیم و عارفی بزرگ چون حضرت امام خمینی رضوان الله علیه و مدوّم نجیب آن انقلاب بهر
بزرگوار و عالم و ادیبی پرهنر کار چون حضرت آیۀ الله خاتمه ای مدظلّ العالی است شایسته که
تلاش های ییل فزینی بویژه در عرصه فرهنگ مکتوب ثنائی شما بخاید و در رتبه ای رفیع قرار گیرد
من به نام ملت ایران از شما به سبب سہمی که در این امر خطیر داشتید تقدروانی می کنم .

اکبر با شعی رنجانی

رئیس جمهوری اسلامی ایران

فهرست مطالب

۱	پیشگفتار
۷	اختلافات تاریخی ایران و عراق
۷	۱- اختلافات از دوران باستان تا تأسیس کشور عراق
۱۲	۲- اختلافات دو کشور پس از تشکیل کشور عراق
۱۴	عهدنامه سرحدی سال ۱۳۱۶ (۱۹۳۷)
۱۵	پیمان سعد آباد
۱۶	کودتای ۱۳۳۷ در عراق
۱۷	به قدرت رسیدن حزب بعث عراق
۲۰	بحران اروندرود
۲۳	۳- اختلافات ایران و عراق پس از پیروزی انقلاب اسلامی
۲۵	وضعیت کلی کشور قبل از شروع جنگ
۲۹	درگیری‌های مرزی ایران و عراق پس از پیروزی انقلاب اسلامی
۳۰	درگیری در باووسی
۳۵	وضعیت جغرافیایی سرپل ذهاب و مناطق پیرامون آن
۳۵	۱- موقعیت سیاسی و طبیعی منطقه
۳۶	۲- رشته‌کوه‌های منطقه
۳۶	۳- سابقه تاریخی
۳۷	۴- راه‌های ارتباطی
۳۸	۵- آب و هوا
۳۹	۶- دشت‌ها و معبرهای موجود در منطقه

۴۱	۷- رودخانه‌های منطقه
۴۳	آغاز نبرد
۷۷	آغاز آفند متقابل
۸۵	عملیات کلینه و سیدصادق
۹۳	عملیات تنگ حاجیان
۹۵	شرح خلاصه‌ای از عملیات تنگ حاجیان
۱۰۱	عملیات دوم کلینه و سیدصادق
۱۰۵	عملیات بازی دراز و ماجراهای آن
۱۳۳	روز دهم
۱۴۵	تصاویر
۱۴۹	کتابنامه

پیشگفتار

کتابی که پیش رو دارید، بازگویی گوشه‌ای از حقایق و ناگفته‌های اتفاق افتاده در هشت‌ماههٔ اول جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در منطقه غرب کشور، بویژه در محدوده شهرستان‌های سرپل ذهاب و قصرشیرین امروزی می‌باشد. در سال‌های اخیر، با دسترسی به اسناد و مدارکی که در قسمت منابع این کتاب به آنها اشاره کرده‌ام، خاطرات نوشته شده خود را غنی‌تر و مستدل‌تر و آماده چاپ نموده‌ام.

بنابراین، باید بگویم این کتاب خلاصه و کوچک، حاوی گوشه‌هایی از واقعیت‌های تلخ و شیرین جنگ در این منطقه می‌باشد که بدون کوچکترین گزافه‌گویی و اغراق تنظیم شده است. لذا فقط تأکید می‌کنم، آنچه در این مجموعه آورده می‌شود، عین واقعیت بوده و تأکید بیش از این هم لازم ندارد. زیرا من، همانند بزرگی که گفته است:

گفتی باور کردم

اصرار کردی شک کردم

قسم خوردی، فهمیدم که دروغ می‌گویی

بر این باورم که کافی است حقایق را بدون پیرایه و گزافه‌گویی بیان کنم تا مورد قبول واقع شود.

از طرفی، لازم است بیان کنم که از سال ۱۳۵۳ و پس از طی دوره تخصصی «عالی زرهی» در مرکز زرهی شیراز به منطقه غرب کشور و از قضا به همین شهر سرپل ذهاب و پادگان نظامی آن که در آن زمان به نام «پادگان قلعه شاهین» نامیده می‌شد، منتقل شدم و همین منطقه بعدها یکی از کانون‌های مهم جنگ ایران و عراق شد. تا شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، در واحدهای تیپ ۳ لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه در مشاغل فرمانده

گروهان تانک و سپس رئیس رکن ۳ (افسر عملیات تیپ) انجام وظیفه نمود. پس از آغاز جنگ تا دی ماه ۱۳۶۳، در همین منطقه سرپل ذهاب و دیگر مناطق غرب کشور باز هم به عنوان افسر عملیات تیپ، فرمانده گردان ۲۱۵ تانک و در نهایت افسر عملیات و رئیس رکن ۳ لشکر ۸۱ فعالانه در جنگ شرکت داشتیم و از دی ماه ۱۳۶۳، برای طی دوره دانشکده فرماندهی و ستاد ارتش به تهران منتقل شدم.

با توجه به نکات اشاره شده، معلوم می شود که حدود ۱۰ سال از خدمت من در منطقه غرب کشور و عمدتاً در سرپل ذهاب سپری شده است، و بیش از هر شخص دیگری به وضعیت منطقه عملیات و درگیری های دو طرف در این منطقه آگاهی و اشراف اطلاعاتی دارم.

در اینجا می خواهم ادامه بحث کوتاه خود را با تشریح و تجزیه و تحلیل نحوه عملکرد نیروهای عراق و ایران ادامه دهم و روشن کنم که هجوم اولیه دشمن و عکس العمل نیروهای ایرانی و عقب نشینی ارتش عراق از خاک ایران چگونه انجام گردید.

جریان نبرد دو کشور را می توان در سه مرحله کاملاً مشخص مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داد:

در مرحله اول، ارتش عراق هجوم سراسری خود را در مرزهای مشترک از کوه های دالامپر داغ تا دهانه خلیج فارس آغاز نمود و توانست بخش هایی از سرزمین ما را به تصرف درآورد. عمده مناطق درگیر عملیات نظامی در جبهه میانی و جنوبی از منطقه ازگله واقع در ۴۲ کیلومتری شمال شهر سرپل ذهاب تا خرمشهر بود. در مناطق بالاتر از ازگله به علت شرایط ویژه زمین، نیروهای دشمن قادر به پیشروی نبوده و عمدتاً با تقویت عوامل ضدانقلاب و ناراضی، سعی در درگیر کردن بخش بزرگی از نیروهای نظامی کشور در این منطقه داشتند.

در مناطق اصلی نبرد در غرب و جنوب کشور، در ابتدا نیروهای عراقی با استفاده از اصل غافلگیری در برخی مناطق، ده‌ها کیلومتر پیشروی کردند.

در مرحله دوم، نیروهای کوچک و پراکنده ما در این مناطق به مقاومت پرداخته و برای مبادله زمین با زمان و تا رسیدن نیروهای کمکی و اصلی از داخل کشور به دفاع پرداختند و سرانجام پس از کش و قوس‌های اولیه، پیشروی دشمن را سد و آنها را وادار به توقف نمودند.

در مرحله سوم، نیروهای ما با آغاز عملیات آفندی به نیروهای زمین‌گیر شده دشمن تاختند و نتیجه آن پس راندن دشمن از مواضع پدافندی در خاک ایران به آن سوی مرزهای بین‌المللی بود. در این مرحله، قدم به قدم دشمن را از مواضع اشغالی عقب راندند.

در منطقه غرب و سرپل ذهاب هم این مراحل توسط نیروهای مسلح مستقر در این خطه به مرحله اجرا درآمد و همان‌طور که در متن کتاب هم خواهیم آورد، ابتدا هجوم گسترده ارتش متجاوز عراق را تثبیت و آنها را وادار به توقف نمودیم، و سپس به علت نداشتن توانایی پیشروی در لاک دفاعی فروبردیم و با اجرای تک‌های محدود و گسترده دشمن را وادار به عقب‌نشینی از مناطق اشغالی خاک ایران به پشت مرزهای دو کشور نمودیم. خلاصه‌ای از این عملیات را می‌توان به شرح زیر بیان نمود:

پس از اجرای عملیات‌های موفقیت‌آمیز میمک و چند عملیات کوچک در منطقه غرب و عملیات‌های سرنوشت‌ساز فتح‌المبین و بیت‌المقدس در جنوب که ضربات مهلکی بر پیکر ارتش متجاوز عراق وارد نمودند، رهبران عراق متوجه گردیدند که حصول به اهداف اولیه‌ای که به بهانه آن جنگ را آغاز نموده‌اند، دیگر غیرممکن است و لذا تغییر مشی داده و از در صلح درآمدند، که شاید بتوانند از این طریق، از شکست نهایی در برابر ایران

بگریزند. بر این اساس، در تاریخ ۱۳۶۱/۳/۲۰ مجلس عراق آتش‌بس و خروج بی قید و شرط از مناطق اشغالی در ایران را ظرف دو هفته تصویب کرد و به نیروهای در خط خود آتش‌بس داد. به دنبال این عمل، در بسیاری از مناطق، نیروهای عراقی عقب‌نشینی نموده و در خط مرزی مستقر گردیدند.

از آنجایی که خاطرات من در این کتاب عمدتاً به منطقه سرپل ذهاب و پیرامون آن و کلاً منطقه عملیاتی غرب، از پاوه تا رودخانه چنگوله مربوط می‌شود، به نمونه‌هایی از عقب‌نشینی عراق در این منطقه اشاره می‌کنم. در تاریخ ۱۳۶۱/۳/۲۳، نیروهای عراقی از منطقه سرپل ذهاب تا پشت میله‌های مرزی بیشگان عقب نشستند و در تاریخ ۱۳۶۱/۴/۹ قصر شیرین را تخلیه کردند و نیروهای سپاه و ژاندارمری در این شهر مستقر شدند و دشمن به پشت ارتفاعات آق‌داغ عقب‌نشینی نمود.

در این ایام، نیروهای خودی قدم به قدم عقب‌نشینی نیروهای عراقی را تعقیب و در مناطق جدید پدافندی مستقر گردیدند و با استفاده از فرصت پیش آمده ضربات سنگینی به نیروهای دشمن وارد آوردند.

اما منظور من از «روز دهم» که این کتاب را به این نام می‌خوانم، روز دهم اردیبهشت ۱۳۶۰، می‌باشد که روز بسیار سختی برای من و هم‌زمانم در گردان ۲۱۵ تانک بود و روز سرنوشت‌ساز و بسیار مهمی در نبرد بازی‌دراز در دهه اول اردیبهشت ماه و نهمین روز عملیات بازی‌دراز به شمار می‌آید. روزی که پس از هشت روز نبرد بی‌امان با نیروهای قدرتمند و مجهز عراقی، با شکست آخرین یورش سهمگین آنها، دشمن را از بازپس‌گیری مناطق از دست رفته و تسلط به مناطق حساس و حیاتی سرپل ذهاب، ریخک، قراویز و کوه‌های آزاد شده بازی‌دراز ناامید و مأیوس نمودیم. به طوری که دیگر در

روزهای بعد، نه روحیه و نه توان و نه جسارت یورش به مواضع پدافندی ما و اشغال آنها را داشتند.

در خاتمه این گفتار کوتاه باید اذعان کنم که قلم من ناتوان از شرح و توصیف وقایعی که در این چند روز بر ما گذشت، می باشد و در کتاب به شرح مختصر این وقایع خواهیم پرداخت. در اینجا لازم است از بزرگوارانی دلاور، از جان گذشته و فداکار یاد کنم که با تلاش و جانفشانی خود، من و دیگر یارانشان را به موفقیت عظیم و ارزشمند شکست دشمن و بازپس گیری بخشی از خاک عزیز میهن یاری نموده اند. این عزیزان دلاور:

- سروان دلاور زرهی، شهید اصغر حصاری
 - سروان دلاور زرهی، شهید بهرام کشاورز
 - سروان دلاور تکاور، شهید حسین ادبیان
 - برادر نازنین پاسدار دلاور، شهید غلامعلی پیچک
- می باشند که به همراه خیل بزرگی از شهدا در این منطقه جانفشانی کرده و به لقاء الله پیوستند. روح پر فتوحشان شاد باشد.

اختلافات تاریخی ایران و عراق

۱- اختلافات از دوران باستان تا تأسیس کشور عراق

عراق کشوری است در غرب ایران که از شمال محدود است به ترکیه، از مغرب به سوریه و اردن، از جنوب به عربستان سعودی، کویت و خلیج فارس و از مشرق به ایران. این کشور حدود ۴۳۴ هزار کیلومترمربع وسعت داشته و در سال ۱۳۵۹ (۱۹۸۰) جمعیت آن حدود سیزده میلیون نفر بوده است. قسمت‌های شمال، شمال شرقی و شرق این کشور کوهستانی و بقیه آن جلگه‌ای است. دو رودخانه دجله و فرات نقش بسیار مهمی در این منطقه ایفا می‌نمایند و به خاطر وجود همین دو رودخانه، از قدیم این منطقه به بین‌النهرین مشهور بوده است.

در حقیقت، می‌توان گفت که عراق ناحیه رسوبی پهناوری است که از رسوبات رودخانه‌های دجله و فرات به وجود آمده است. هر دو رودخانه از کشور ترکیه سرچشمه گرفته و پس از طی مسیری طولانی و پر پیچ و خم، در القرنه عراق به هم پیوسته و شط العرب را تشکیل می‌دهند. در ادامه، رودخانه کارون ایران در نهر خین به آن پیوسته و در ادامه مسیر به خلیج فارس می‌ریزد. گفتنی است که این بخش از شطّ تو سطر ایرانیان اروندرود نامیده می‌شود. طول این رودخانه از محل ورود به ایران تا مصب حدود ۸۵

کیلومتر می‌باشد.^۱ همین رودخانه موجب اختلافات، درگیری‌ها و جنگ‌های فراوانی بین ایران و حکومت‌های مستقر در عراق شده است، که آخرین آن جنگ هشت ساله عراق علیه ایران می‌باشد.

اختلافات مرزی ایران و عراق سابقه‌ای بس طولانی دارد و به قرن‌ها قبل از تأسیس حکومت تحت‌الحمایه انگلیس در عراق برمی‌گردد. زمانی که آریایی‌ها در هزاران سال پیش در ایران کنونی سکنی گزیدند و بخش بزرگی از این اقوام با نام ماد در مناطق غرب، شمال غرب و جنوب ایران مستقر شدند، این اختلاف‌ها پدید آمد. با بررسی مدارک تاریخی مشخص می‌شود تنش بین این دو منطقه از اختلاف بین مادها و آشوری‌ها شروع شده است و پس از درگیری‌ها و کشمکش‌های فراوان سرانجام قوم آشور مضمحل گردیده و این منطقه به تصرف کامل ایرانی‌ها درمی‌آید. سرزمین بین‌النهرین مقر زمستانی شاهان ساسانی بوده و شهر تیسفون پایتخت زمستانی آنان به شمار می‌آمد.

در دوره تسلط اسلام، منطقه بین‌النهرین به تصرف قوای اسلام درآمد و این منطقه به مرکز خلافت اسلامی تبدیل شد و در قرن‌های اولیه هجری ایران بخشی از سرزمین اسلام گردید. پس از آنکه حکومت خلفای عباسی برچیده شد، این منطقه به عنوان بخشی از ایران درآمد که تا زمان حکومت صفویان ادامه یافت.

حدود دو قرن قبل از تشکیل حکومت صفویان در ایران، قدرت نوظهوری در عرصه سیاسی و نظامی جهان در منطقه آناتولی و یا ترکیه امروزی پدید آمد که حدود شش قرن دوام یافت و به نام امپراتوری عثمانی شناخته شد.

۱. یداله افشین، رودخانه‌های ایران، حوزه آبریز خلیج فارس، ۱۳۷۲، جلد اول.

این امپراتوری که از سال ۶۹۹ هـ.ق (۶۸۰ هـ.ش) تا سال ۱۳۴۲ هجری قمری (۱۳۰۱ هـ.ش - ۱۹۲۳ م) در آسیای صغیر حکومت کرد، یکی از قدرت‌های بزرگ جهانی در طول شش قرن به شمار آمده و بخش‌های وسیعی از آسیا، اروپا و شمال آفریقا را اداره نمود. مؤسس این سلسله شخصی به نام عثمان بن طغرل بود که به همین خاطر سلسله مزبور به نام عثمانی نامیده شد.

امپراتوران این سلسله، داعیه گسترش دین اسلام در جهان را داشتند و به همین خاطر، از زمان قدرت گرفتن، به منظور نیل به این هدف به کشورهای مسیحی اروپا تاختند و بارها تا دروازه‌های وین، پایتخت امپراتوری قدرتمند اروپا پیشروی کردند و بخش‌های وسیعی از سرزمین آنها را تصرف نمودند.

ویل دورانت مورخ معروف آمریکایی در کتاب تاریخ تمدن درباره امپراتوری عثمانی چنین می‌گوید «با آنکه جهان اسلام از زمان عقب راندن ترک‌های عثمانی از وین در سال ۱۶۸۳ قدرت نظامی خود را از دست داده بود، هنوز بر مراکش، الجزایر، تونس، لیبی، مصر، عربستان، فلسطین، سوریه، بین‌النهرین، کریمه، جنوب روسیه، بسارابی، مولداوی، رومانی، بلغارستان، یوگسلاوی (صربستان)، بوسنی و هرزگوین، کرت و ترکیه تسلط داشت، و همه این سرزمین‌ها بجز ایران قسمتی از امپراتوری عثمانی بودند.»^۱

تا زمان تأسیس حکومت صفویان در ایران در سال ۹۰۷ هـ.ق، بیش از دو قرن از تأسیس امپراتوری عثمانی می‌گذرد، این امپراتوری توجه کمتری به مناطق مسلمان‌نشین نشان می‌دهد، و به عنوان نمونه باید بگوییم که در

۱. تاریخ تمدن ویل دورانت، جلد دهم، بخش اول، فصل ۱۶، صفحه ۶۱۱، چاپ ۱۳۶۹.

این برهه از زمان، هیچ‌گونه درگیری بین ایران و امپراتوری مزبور در تاریخ ثبت نشده است، تا اینکه حکومت صفوی در ایران به قدرت می‌رسد، و با توجه به اختلافات مذهبی بین دو قدرت، برخورد آنها اجتناب ناپذیر می‌شود و توجه این امپراتوری به مناطق شرقی جلب می‌شود. پس از درگیری‌های به وجود آمده، بخش‌هایی از تصرفات ایران و تمامی کشورهای عرب‌زبان منطقه تا عربستان را تحت استیلای خود درمی‌آورد و تنش‌های مرزی بین دو قدرت نوظهور آسیا شدت می‌گیرد.

به طور کلی، سرزمین فعلی عراق و بین‌النهرین زمانی در تصرف دولت عثمانی و زمانی در تصرف ایران بود، تا اینکه از اواسط قرن یازدهم هجری قمری (حدود ۱۰۵۰ ه.ق) این منطقه به صورت کامل در اختیار دولت عثمانی قرار گرفت.

مرزهای ایران و عثمانی پس از یک سلسله جنگ‌های طولانی، نخستین بار در دوران سلطنت شاه طهماسب صفوی در قرارداد صلح دو دولت تعیین و در دوران سلطنت شاه سلیمان صفوی بار دیگر تأیید گردید. نادر شاه افشار هم مقررات مربوط به مرزهای دو کشور را طبق عهدنامه منعقد در دوره شاه سلیمان صفوی در مصالحه با عثمانی و قرارداد مربوط به آن گنجانید. هرچند پس از نبردهای دوره نادرشاه و شکست‌های پیاپی قوای عثمانی قراردادهایی برای تعیین حدود بسته شد، ولی این مسئله به صورت صحیح و روشن درنیامده بود و دعاوی دو دولت درباره مرزها حل نشده بود. این قرارداد در سال ۱۱۵۹ ه.ق بسته شده بود.

علاقه مردم شیعی مذهب ایران به زیارت اماکن متبرکه واقع در بین‌النهرین و عراق، مخالفت و ستمکاری حکام و دست‌نشانندگان متعصب و خشک‌مغز امپراتوری عثمانی در آن نواحی نسبت به زوار ایرانی، از مسائلی بود که همواره توجه پادشاهان ایران را به خود جلب می‌کرد. وجود مراکز

عشایرنشین در مرزهای دو کشور، دورویی، نفاق و سیاست غلط برخی از حکام محلی نیز تنش و کینه را بین دو دولت دامن می‌زد.

پس از درگیری‌های طولانی که در مرزهای بین دو کشور به وجود آمد، سرانجام در سال ۱۲۳۹ هجری قمری (۱۲۰۲ ه.ش) قراردادی بین دو دولت در ارزروم منعقد شد که به قرارداد ارزروم ۱ شهره گردید. طبق این قرارداد، در مورد موضوعاتی مانند بازگشت به مرزهای سابق، رعایت حال زوار ایرانی و عدم مداخله دو کشور در امور یکدیگر به توافق رسیدند.

در سال ۱۲۵۴ هجری قمری (۱۲۰۳ ه.ش) پاشا و والی بغداد از درگیری ایران در منطقه سوء استفاده نموده، به محمره (خرمشهر کنونی) هجوم برد و شهر را غارت کرد و مردان را به قتل رسانید و زنان و دختران را به اسارت برد. این موضوع موجب به وجود آمدن یکسری درگیری بین دو کشور شد.

به دنبال این اقدام پاشای بغداد، برخورد قوای ایرانی و عثمانی در مرزها شروع شد و هر دو دولت به فکر تجهیز سپاه افتادند. سرانجام مذاکراتی برای حل اختلافات بین دو کشور به وساطت روس و انگلیس آغاز شد که منجر به امضاء قرارداد ارزروم ۲ در همان سال گردید. دولت عثمانی طبق بخشی از معاهده، از ادعای خود نسبت به محمره، جزیره آبادان و لنگرگاه‌های ساحل چپ شط‌العرب چشم پوشید و ایران هم از ادعای خود در مورد مالکیت سلیمانیه صرف‌نظر نمود و سرزمین ذهاب (دشت ذهاب امروزی) بین ایران و عثمانی تقسیم شد و کلیه نواحی کوهستانی واقع در مشرق ذهاب متعلق به ایران و بخش غربی (ناحیه جلگه‌ای) آن متعلق به عثمانی شد. این تقسیم‌بندی با مرزهای کنونی ایران و عراق که در آن زمان جزء امپراتوری عثمانی بود، تقریباً مطابقت دارد.

مسئله کشتیرانی ایران در شط العرب هم در این عهدنامه گنجانیده شد و حق رفت و آمد آزادانه کشتی‌های ایرانی به مقصد خرمشهر به رسمیت شناخته شد، ولی این مسئله با این قرارداد هم حل نشد و همان طوری که می‌دانیم یکی از بهانه‌های اصلی عراق برای آغاز جنگ با ایران در سال ۱۳۵۹ هـ. ش رفت و آمد کشتی‌های ایرانی در این آبراهه بود.

۲- اختلافات دو کشور پس از تشکیل کشور عراق

پس از شروع جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴، که به مدت چهار سال و تا سال ۱۹۱۸ طول کشید، امپراتوری فرتوت و در حال فروپاشی عثمانی به متحدین پیوست. همین امر باعث شد که کشورهای فاتح یعنی بریتانیا و فرانسه از فرصت پیش آمده استفاده نموده و به متصرفات امپراتوری عثمانی در مناطق شام، فلسطین، بین‌النهرین و عربستان حمله نمایند و مقدمات تجزیه این امپراتوری را فراهم سازند، از جمله در ماه مارس ۱۹۱۷، بغداد به تصرف نیروهای انگلیسی درآمد.

پس از شکست متحدین، در ۲۵ آوریل ۱۹۲۰، کنفرانسی از نمایندگان انگلستان و فرانسه در بندر سان‌رمو ایتالیا تشکیل شد و به موجب تصمیمات گرفته شده در این کنفرانس، مناطق سوریه و لبنان به فرانسه واگذار شد و فلسطین و اردن و منطقه بین‌النهرین سهم انگلستان شد و حکومت انگلستان رأساً اقدام به کنترل این مناطق نمود.

بخشی از امپراتوری عثمانی که شامل بغداد، موصل و بصره می‌شد، با دخالت استعمارگر پیر به صورت کشوری مستقل درآمد و نام عراق را به خود گرفت و کماکان تحت سلطه انگلیس اداره گردید.

به دنبال انتشار تصمیمات اتخاذ شده در کنفرانس سان‌رمو، ناراضیاتی عمومی در کل منطقه به وجود آمد و انقلاب بزرگی را در کشور نوپای عراق

شعله‌ور ساخت. در ابتدا، مبارزات مردم آرام و بدون خشونت بود، ولی این تلاش‌ها به جایی نرسید و درگیری‌ها حدود هفت ماه طول کشید و بیست‌هزار نفر از مردم عراق و ۲۵۰۰ نفر از نیروهای انگلیسی که عمدتاً هندی‌تبار بودند، کشته شدند.

این درگیری‌ها و پیامدهای آن، دولت انگلستان را وادار به تجدید نظر در چگونگی اداره این کشور نمود و تصمیم گرفت به منظور آرام نمودن خروش مردم، یک نفر از شیوخ عرب منطقه را به جای حاکم انگلیسی به ریاست کشور انتخاب نماید. لذا یک نفر از خاندان آل‌سعود به نام فیصل را به پادشاهی عراق انتخاب کرد، تا مردم منطقه را راضی نماید که فعالیت‌های استقلال‌طلبانه آنها به بار نشسته و اداره حکومت عراق به یک نفر بومی منطقه واگذار گردیده است.

سرانجام در ۲۳ اوت ۱۹۲۱، فیصل رسماً در بغداد تاجگذاری کرد و به عنوان ملک فیصل پادشاه عراق شناخته شد و خروش مردم آرام گرفت. این فرد رسماً از عمال حکومت انگلیس بود و عملاً حکومت جدید عراق هم تحت نظر و کنترل امپراتوری انگلستان اداره می‌گردید.

بلافاصله پس از به قدرت رسیدن ملک فیصل در عراق، ضدیت این رژیم که اقلیتی سنی مذهب بودند، با اکثریت شیعه عراق که علاقه ویژه‌ای به کشور ایران داشتند، شروع شد. تبعید علمای شیعه به ایران و درگیری‌های مرزی و سیاسی با دولت ایران، از اولین اقدامات این کشور نوپا به حساب می‌آیند. با تصویب قانون تابعیت در سال ۱۹۲۴ (۱۳۰۰ ه.ش)، مشکلات مجاوران و زائران ایرانی عتبات عالیات دوچندان شد.

شروع اختلافات دولت تازه تأسیس در عراق و بلافاصله پس از آن ایجاد تشنج‌های مرزی و قومی عراق با ایران، نشانگر این امر می‌تواند باشد که دولت انگلیس در حقیقت برای کنترل ایران اقدام به تأسیس حکومت

پادشاهی در عراق و در همسایگی ایران نموده بود که بتواند با استفاده از سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» تسلط خود را بر منطقه خاورمیانه و منابع سرشار نفتی عراق حفظ نماید. تسلط اقلیت اهل سنت بر اکثریت اهل شیعه در حکومت تازه تأسیس و سپس تسلط ایدئولوژی چپ افراطی حزب بعث، مشکلات و اختلافات فراوانی را در طول دهه‌های بعد برای کشور ایران به وجود آورد، که تا اواخر قرن بیستم میلادی و دوران ما ادامه داشت. در آبان ۱۳۰۹، هیئتی از سوی پادشاه عراق به ایران اعزام و خواستار برقراری روابط سیاسی می‌شود، ولی این اقدام مانع از ایجاد مشکل در روابط دو کشور نمی‌شود، زیرا در سال ۱۳۱۰ (۱۹۳۱)، دولت مزبور با ارسال چندین یادداشت ایران را متهم به نادیده گرفتن مقررات رفت و آمد در رودخانه اروندرود می‌نماید و ادعا می‌کند که این آبراهه در حاکمیت دولت عراق قرار دارد. سپس در سال ۱۳۱۳، به منظور جلوگیری از حق حاکمیت ایران بر اروندرود، به جامعه ملل متحد شکایت می‌کند. جامعه مزبور طرفین را به مذاکرات مستقیم دعوت می‌کند و پس از مذاکرات مفصلی در ۱۳ تیر ۱۳۱۶ (۱۹۳۷)، قراردادی بین طرفین منعقد می‌شود که حق کشتیرانی در سراسر اروندرود به استثناء پنج کیلومتر از آب‌های آبادان، تا خط تالوگ را به عراق واگذار می‌نماید.^۱

عهده‌نامه سرحدی سال ۱۳۱۶ (۱۹۳۷)

پس از شکایت عراق به جامعه بین‌الملل، این سازمان به دو کشور ایران و عراق توصیه می‌کند که با مذاکرات مستقیم مسئله اروندرود و مشکلات فی‌مابین را حل نمایند. در همین راستا، در سال ۱۳۱۴ (۱۹۳۵)، نوری سعید وزیر امور خارجه وقت عراق در رأس هیئتی وارد تهران می‌شود. اساس

۱. هوشنگ صمدی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، ۱۳۸۰، ص ۳۹.

مذاکرات تهران شامل دو موضوع مهم می‌شد که خط مرزی دو کشور را در مرحله یکم تعیین و ابهامات قبلی را برطرف کنند و سپس چگونگی اداره آبراهه را بررسی و تعیین نمایند. نظر ایران در آن زمان تعیین خط مرزی اروندرود بر مبنای خط تالوگ بود. سرانجام پس از بیست روز مذاکرات مداوم به توافق می‌رسند، ولی انعقاد قرارداد در سال ۱۳۱۶ صورت می‌پذیرد.

در این قرارداد، مرزهای زمینی طبق پروتکل ۱۹۱۳ که توسط روسیه و انگلیس تهیه شده بود، مورد موافقت قرار گرفته بود که طبق آن مرزهای زمینی دو کشور از شمالی‌ترین نقطه تا نهر خین تعیین شده بود.

در مورد تعیین مرز دو کشور در زمینه اروندرود، برای نخستین بار از کلمه تالوگ استفاده شده بود، ولی فقط هفت کیلومتر از مرز در مقابل جزیره آبادان را شامل می‌شد، در بقیه مسیر رودخانه این امر رعایت نشد و موجب شد که اختلاف بر سر این قضیه همچنان باقی بماند. نکته مهم این قرارداد بند زیر می‌باشد:

«شط‌العرب (اروندرود) به طور مساوی برای کشتی‌های تجاری کلیه کشورها باز خواهد بود.» و مفهوم آن از نظر حقوق بین‌الملل آن است که اروندرود یک رودخانه بین‌المللی است.

پیمان سعدآباد

همزمان با قرارداد عهدنامه سرحدی، در تیر ۱۳۱۶ توسط وزرای امور خارجه کشورهای ایران، عراق، ترکیه و افغانستان قراردادی به امضاء رسید که به نام پیمان سعدآباد و پیمان عدم تجاوز هم شهره گردید. در این پیمان، کشورهای امضاء کننده متعهد شدند که روابط دوستانه بین خود را گسترش دهند و از دخالت در امور داخلی یکدیگر پرهیز کرده و به مرزهای یکدیگر احترام بگذارند.

کودتای سال ۱۳۳۷ در عراق

در سال ۱۳۳۷، سرتیپ قاسم و سرهنگ عارف دو تن از فرماندهان ارتش عراق به ویلای نوری سعید و قصر پادشاه عراق حمله کردند. پادشاه و نایب السلطنه به قتل رسیدند و نوری سعید نخست‌وزیر عراق فرار کرد و روز بعد اسیر و کشته شد.

کودتای عراق را یک گروه چهارده نفری از افسران آزاد تدارک دیدند. عبدالکریم قاسم سمت‌های فرمانده کل قوا، نخست‌وزیری و وزارت دفاع را از آن خود کرد و مقام ریاست جمهوری را هم در اختیار یک هیئت سه نفره قرار داد که عملاً اختیاری نداشتند. این موضوع و دیکتاتوری جدید قاسم افسران آزاد را رنجیده خاطر نمود.

حکومت عبدالکریم قاسم طی یک کودتای نظامی در ۱۹ بهمن ۱۳۴۱ توسط عبدالسلام عارف سرنگون گردید و او رئیس جمهور عراق شد. سرانجام حکومت او هم در ۲۷ آبان ۱۳۴۲ در یک کودتای نظامی دیگر ساقط شد. خود عبدالسلام عارف در سانحه هوایی در سال ۱۳۴۵ کشته شد و برادرش عبدالرحمن عارف بر جای او نشست.

جنگ بین کردها و نیروهای عراقی که از زمان عبدالکریم قاسم آغاز شده بود، در زمان عبدالرحمن عارف هم ادامه یافت و به تناسب آن مناقشات مرزی ایران و عراق نیز رو به افزایش گذاشت. چندین بار هواپیماهای شکاری بمبافکن عراقی به مرزهای ایران تجاوز کردند و چند دهکده مرزی ایران را بمباران نمودند.^۱ تنش بین دو کشور با توافق بر سر مسائل زیر کاهش یافت:

۱- عقب‌نشینی نیروهای ایرانی از نوار مرزی

۲- پایان دادن به اتهامات متقابل و جنگ‌های تبلیغاتی و روانی

۳- تشکیل کمیته‌های مشترک برای مذاکره درباره موضوعات مورد

اختلاف

به قدرت رسیدن حزب بعث عراق

سرانجام حزب بعث در سال ۱۳۴۷ (۱۷ ژوئیه ۱۹۶۸)، در عراق روی کار آمد و احمد حسن البکر به ریاست جمهوری رسید و شعار خود را مبنی بر آزادی اعراب، بویژه فلسطین و خلیج مجعول عربی (خلیج فارس) قرار داد. به این ترتیب، دوره جدیدی از اختلافات ایدئولوژیک و جغرافیایی را با کشور ایران آشکار نمود. ادامه همین سیاست ۱۲ سال پس از به قدرت رسیدن بعثی‌ها در سال ۱۳۵۹، به جنگ تمام‌عیار بین دو کشور منجر شد که مدت هشت سال طول کشید.

رهبران حزب بعث اختلافات خود با ایران را ادامه دادند. از تمام جنبش‌های مخالف دولت ایران حمایت کردند و این امر موجب تنش‌های بیشتری در روابط دو کشور شد که به استقرار نیروهای نظامی دو طرف در مرزها و تا آستانه درگیری جدی نظامی پیش رفتند.

خاطره‌ای جالب از این ایام دارم. هرچند به موضوع هشت سال جنگ ایران و عراق ارتباطی ندارد، ولی پیوستگی خاصی به این امر دارد و آن این است که در طول خدمت من در ارتش از شروع دانشجویی تا بازنشستگی همواره یادم است که با این کشور ساخته و پرداخته استعمار انگلیس مشکل داشتیم، داریم و خواهیم داشت.

«ماجرای برمی‌گردد به اواخر سال ۱۳۴۸، که در آن زمان من در یگانی به نام گردان ۲۰۳ سوارزهی مرند خدمت می‌کردم. این گردان از شهر مرند به منطقه سرپل ذهاب تغییر مکان کرده و در مرزهای بین دو کشور از

منطقه باویسی، تپله کوه و گردنو تا نزدیکی های قصرشیرین گسترش یافته بود. طبق روال همیشگی، وقتی نیروهای نظامی اصلی کشور، یعنی ارتش در مرزها مستقر می شدند، یگان های ژاندارمری را زیر امر گرفته و از آنها هم در جنگ استفاده می نمودند. من فرمانده دسته یکی از گروهان های این گردان بودم و در تپه ای واقع بین گردنو و دهکده مرزی تپله کوه مستقر بودم. در دهکده تپله کوه و در نزدیکی مرز، یک پاسگاه ژاندارمری به همین نام وجود داشت. در گویش محلی کردی این منطقه، تپه رش به معنی تپه مار بود و این موجود زیبا و خوش خط و خال در همه جای این مکان وول می خورد. باری، پاسگاه تپله با بی سیم به گروهان ما اطلاع داد که ارتش عراق تعدادی تانک در پاسگاه عراقی مقابل ما مستقر نموده و لوله های توپ آنها را به جلو آورده و هر آن ممکن است به ما تیراندازی نمایند. فرمانده گروهان به من دستور داد که بلافاصله به پاسگاه مرزی تپله کوه رفته و موضوع حضور تانک های عراقی را بررسی و گزارش نمایم، تا تصمیم درست و مناسب گرفته شود.

من هم بلافاصله به محل عزیمت نمودم و بدون دوربین و با چشم غیرمسلح و به وضوح، حضور و استقرار تانک های عراقی در پیرامون پاسگاه خودشان را دیدم. تعداد آنها بیش از پنج دستگاه بود و با آوردن لوله های توپ به جلو حالت آمادگی برای تیراندازی گرفته بودند. با توجه به آگاهی که من و همزمانم داشتیم، این حالت تانک های عراقی حالت خصمانه ای داشت و احتمال اینکه هر آن دست به تیراندازی بزنند، وجود داشت.

موضوع را به فرماندهی رده بالای خود گزارش نمودم و از طریق فرمانده گروهان به سلسله مراتب ارتش اطلاع داده شد. متعاقب این کار به من دستور داده شد که دسته دیده ور تحت امر خود را به محل پاسگاه تپله کوه تغییر مکان دهم و با استقرار در این محل آماده مقابله با هر نوع حرکت

احتمالی نیروهای عراقی باشم. این دسته تعدادی جیپ آمریکایی به نام ویلیز داشت که روی هرکدام یک قبضه تیربار نصب بود و یک دستگاه خودرو حامل خمپاره و دو دستگاه تانک ام-۴۷ از دیگر ساز و برگ‌های نظامی آن به شمار می‌آمد و در کل، یک یگان سبک و پرتحرک بود. دسته دیده‌ور را به محل پاسگاه تپله کوه تغییر مکان داده و در منطقه اطراف پاسگاه آرایش دفاعی گرفتیم و دو دستگاه تانک را در دو محل مناسب و روبه‌روی تانک‌های عراقی مستقر نمودیم. حضور ما در این محل باعث خوشحالی زائدالوصف افراد پاسگاه و اهالی روستا گردید و مراتب توسط سلسله مراتب ارتش به رده‌های بالا گزارش گردید. شب بدون هیچ حادثه‌ای سپری شد و با سرزدن آفتاب ملاحظه شد که بعد از حضور قدرتمند نیروهای تحت امر من!! نیروهای عراقی تانک‌های خود را برداشته و به عقب برده‌اند و این امر موجب شگفتی یاران من و اهالی پاسگاه گردید. باز هم مراتب به گروهان و رده‌های بالا گزارش گردید و اوضاع عادی شد.

بعد از ظهر همان روز به من دستور داده شد که به محل سابق (یعنی تپه مارها) برگردم و این کار انجام شد.

فردای آن روز من جهت استحمام و خرید، اجازه مرخصی گرفته و به سمت شهر سرپل ذهاب حرکت کردم. پس از عبور از گردنه‌ای به نام گردنو در امتداد جاده گردنو به سرپل ذهاب، به سمت شهر روانه شدم و بعد از چند کیلومتر، ملاحظه کردم که تعداد زیادی نیروهای ارتش، شامل یک گردان تانک، یک گردان پیاده مکانیزه، یک گردان توپخانه و تعدادی نیروی پشتیبانی در دامنه‌های غربی کوه‌های شمال باختری شهر سرپل ذهاب و در حاشیه دشت ذهاب گسترش و استقرار یافته‌اند. ای عجب! پس تخلیه پاسگاه عراقی و عقب رفتن تانک‌های این کشور از پاسگاه مقابل ما به خاطر تمرکز سریع نیروها در پشت سر ما بوده است، نه نیروهای اندکی که من به جلو

تغییر مکان داده بودم. گویا پس از رسیدن گزارش گردان ما به رده‌های بالا، ارتش ایران به سرعت یک تیپ زرهی را از شهر شاه‌آباد آن زمان و اسلام‌آباد کنونی جهت مقابله با هر نوع درگیری احتمالی و کمک به یگان‌های در خط به دشت ذهاب گسیل دادند. در برابر این عمل، نیروهای ارتش عراق به منظور جلوگیری از هرگونه درگیری و کاهش حساسیت ایجاد شده، سریعاً نیروهای خود را عقب کشیده و از دید نیروهای ما خارج نموده‌اند.»

سرانجام با وساطت الجزایر و دیگر کشورها، رهبران بعث با ایران به توافق رسیدند و قرارداد معروف به ۱۹۷۵ الجزایر را امضاء کرده و به طور موقت به تنش‌های موجود خاتمه دادند. عراق از حمایت جنبش‌های ضد رژیم ایران دست کشید و دفاتر آنها را در بغداد تعطیل و اعضای آنها را از عراق اخراج کرد. ولی با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران در سال ۱۳۵۷، دوباره رهبران این کشور رویه گذشته را از سر گرفته و بغداد به عنوان کانونی برای گروه‌های تجزیه‌طلب ایرانی درآمد.

بحران ارون‌درد

پس از به قدرت رسیدن حزب بعث در سال ۱۳۴۷ در عراق، دولت ایران رژیم جدید عراق را به رسمیت شناخت و به دنبال آن، نخست‌وزیر عراق در سوم تیرماه همین سال به منظور انجام مذاکراتی بین دو کشور در زمینه اختلافات ارون‌درد به تهران مسافرت کرد.

مذاکرات بر سر مسئله مورد اختلاف ادامه پیدا کرد و در ابتدا نشانه‌هایی دال بر حل مشکل و اختلاف به چشم می‌خورد. هیئت نمایندگان ایرانی با اشاره به اینکه قرارداد مرزی سال ۱۳۱۶ بر اثر نفوذ سیاست‌های استعماری به دولت ایران تحمیل شده بود، خواستار لغو آن و انعقاد قرارداد جدیدی بر مبنای اصول بین‌المللی شد. نظر ایران قرار دادن مرز بر اساس خط تالوگ

یا خط منصف بود، ولی عراق آن را نپذیرفت و بحران آغاز شد. دو طرف نیروهای خود را به حالت آماده‌باش درآوردند و قسمت اعظم آنها را در امتداد خط مرزی مستقر نمودند.

بحران در روز دوم اردیبهشت ۱۳۴۸ شدت بیشتری گرفت. در آن روز، کشتی ابن سینا که در آبادان لنگر انداخته بود، با اسکورت نیروی دریایی و هوایی کشور، با پرچم ایران و هدایت راهنمایان ایرانی به طرف آب‌های خلیج فارس در دهانه اروندرود حرکت کرد و به عنوان اولین کشتی ایرانی که با پرچم کشور از این آبراهه عبور نمود، در تاریخ ثبت شد.^۱

به دنبال آن، کشتی اقیانوس‌پیمای آریافر در پنجم همین ماه پس از ترک بندر خرمشهر به سوی آب‌های خلیج فارس رهسپار شد، که توسط ناوچه‌های نیروی دریایی و چهار فروند فانتوم نیروی هوایی اسکورت می‌شد. هنگام عبور این کشتی، نیروهای عراقی مستقر در ساحل پس از غرش هواپیماهای جنگی ایران دو بار لوله‌های توپ خود را پایین آوردند که به وضوح در تلویزیون‌ها مشاهده گردید، تا بدین وسیله نشان دهند که قصد تیراندازی به کشتی مزبور را ندارند و موقتاً بحران به درگیری تبدیل نشد.

بحران در روابط دو کشور به همین جا ختم نشد و طبق سوابق موجود تا سال ۱۳۵۲، برخوردهای مرزی زیادی بین ایران و عراق به وقوع پیوست، که هرچند منجر به یک جنگ دامنه‌دار نشد، ولی نشانگر وجود اختلافات عمیق در روابط دو کشور بود. یکی از مهم‌ترین این برخوردها در روز یکشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۵۲ در منطقه مهران بوده است. گویا این منطقه برای عراق دارای اهمیت خاصی بود و آن هم ادعای ارضی بر قسمتی از تپه‌های این

۱. من در آن زمان با درجه ستوانی پس از فارغ‌التحصیلی از دانشکده افسری در شیراز مشغول طی دوره تکمیلی بودم و دو ماه بعد رسماً وارد خدمت شده و با یگانی از ارتش یکم آن زمان در گیلانغرب مستقر شده و شاهد و ناظر وقایع آن روز بودم.

منطقه بود. جدا از حوادث این روز در طول جنگ هشت ساله عراق علیه ایران هم این منطقه کانون نبردهای شدیدی بین قوای دو کشور بوده است، به طوری که عراقی‌ها در چند مرحله شهر مهران را تصرف و نیروهای ایرانی مجدداً آن را از تصرف عراقی‌ها خارج نمودند و در این راه، هر دو طرف تلفات و ضایعات فراوانی را متحمل شدند.

نبرد ۲۱ بهمن ۱۳۵۲ که در روزنامه‌های آن زمان به یکشنبه خونین معروف گشته بود، در بامداد این روز با حمله گسترده نیروهای عراقی با واحدهای تانک، پیاده و توپخانه آغاز می‌شود. هر دو طرف ادعای آغاز نبرد را داشته‌اند، ولی با نیت عراقی‌ها که تصرف یک تپه مهم به نام ۳۴۳ بود فاش می‌شود که نیروهای عراقی آغازگر نبرد بوده‌اند و وجود اجساد تعداد زیادی از سربازان عراقی بر روی این تپه و دامنه‌های آن تأیید این امر بوده است. میدان نبرد در استان ایلام و شهرستان مهران بود که شامل شهر و روستاهای مهران، رضاآباد، رستم‌آباد، صالح‌آباد و چند روستای دیگر می‌شده است. در این نبرد، طبق اطلاعیه ارتش در آن زمان ۴۱ نفر از نیروهای ایرانی شهید و ۸۱ نفر زخمی شده بودند. تلفات عراقی‌ها رسماً اعلام نشد، ولی طبق گزارش‌های رسانه‌های آن زمان، از نیروهای آنها دویست نفر کشته و زخمی می‌شوند. از نکات برجسته این نبرد تلاش نیروهای عراقی برای حمله به سد تازه ساخته شده کنجان چم بود که در نوع خود بی‌نظیر و بی‌سابقه بوده است.

بحران مرزی ایران و عراق همچنان ادامه یافت و در همین زمان دو کشور برای رسیدن به یک توافق، مذاکراتی را در استانبول ترکیه شروع کردند، ولی به نتایج ملموسی نرسیدند. طولی نکشید که اعلام گردید سرانجام ایران و عراق با میانجی‌گری کشور الجزایر به توافق رسیدند. در جریان کنفرانس سران اوپک در الجزایر که از روز ۱۳ اسفند تا روز ۱۵ همین ماه در شهر

الجزیره تشکیل شده بود، مذاکراتی بین شاه ایران و صدام حسین به عمل آمد و نتیجه آن منجر به صدور اعلامیه معروف الجزایز در ۱۵ اسفند سال ۱۳۵۳ و ۶ مارس ۱۹۷۵ گردید و به نام قرارداد الجزایز معروف شد. به دنبال این توافق، آرامش نسبی و موقت در مرزها و روابط دو کشور برقرار شد که تقریباً تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داشت.

۳- اختلافات ایران و عراق پس از پیروزی انقلاب اسلامی

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و سقوط رژیم شاهنشاهی، روابط ایران و عراق وارد مرحله جدیدی شد که یکی از مهم‌ترین این مراحل عدم رضایت رژیم عراق از به قدرت رسیدن رژیم مذهبی شیعه در ایران بود، زیرا بیم آن را داشتند که انقلاب ایران به عراق هم سرایت کند. با در نظر گرفتن اکثریت شیعه از سهم جمعیت در عراق و تمایل این اکثریت به ایران، این خطر کاملاً محسوس بود. به همین دلیل، از اولین روزهای حکومت جدید در ایران، عراق بنای مخالفت را گذاشت و طولی نکشید که در سال ۱۳۵۸ درگیری‌های مرزی و تجاوزات زمینی و هوایی عراق در مناطق مرزی آغاز و این روند در سال ۱۳۵۹ هم به شدت پیگیری شد و با اشغال برخی مناطق که عراق بر آنها ادعای ارضی داشت، مانند تپه‌های زینل کش (زین القوس) در شرق قصر شیرین و در امتداد و جنوب جاده قصر شیرین به نفت شهر به اوج خود رسید.

سرانجام آنچه از مدت‌ها پیش متصور بود، به وقوع پیوست و رژیم عراق در ۲۶ شهریور ۱۳۵۹، عهدنامه مرزی ۱۹۷۵ الجزایز را به طور یکجانبه لغو کرد و متعاقب آن در روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ نیروهای عراقی از زمین، دریا و هوا به سرزمین ما حمله و جنگی خونبار را به مدت هشت سال به کشور ما تحمیل نمودند.

عراق برای انجام اقدامات یاد شده در بالا اهداف از پیش تعیین شده‌ای را داشت. هرچند در ابتدا این اهداف را به صراحت اعلام ننمود، بلکه بعدها در حین جنگ از شرط و شروطی که برای پایان مخاصمات ارائه می‌کرد به راحتی می‌توانیم به این نیت پی ببریم. لذا می‌توان اهداف صدام حسین و عراق در لغویکجانبه قرارداد ۱۹۷۵ و حمله به ایران را به شرح زیر نام برد.

- برقراری حاکمیت کامل بر آبراهه اروندرود
- تجزیه خوزستان و جدا کردن آن از ایران و الحاق آن به عراق
- اجرای نقش ژاندارم خلیج فارس پس از سقوط شاه ایران
- رهبری جهان عرب و توسعه پان عربیسم
- بازپس‌گیری جزایر سه‌گانه ایرانی تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی.

در پایان این جنگ خانمان‌سوز، عراق به هیچ‌یک از اهداف شوم خود نرسید و با قدرت بازدارنده دلاوران نیروهای مسلح ایران، ابتدا در ممکن‌ترین محل، ارتش عراق متوقف و سپس قدم به قدم تا آن سوی مرز رانده شد و یک وجب خاک خوزستان و ایران، بجز آنچه در قرارداد ۱۹۷۵ قید شده بود، در اختیار عراق باقی نماند و دست عراق از خلیج فارس هم کوتاه شد. صدام حسین سرانجام حتی به دوستان و یاران سابق خود نیز رحم نکرد و به کویت و عربستان هم یورش برد و به سرنوشت شوم و خفت‌بار گرفتار شد و همانند یک حرامی از بیغوله‌ای که پنهان شده بود، بیرون کشیده شد و در نهایت، معدوم گردید و به سرنوشت دیکتاتورهای قبل از خود در جهان گرفتار آمد.

هان ای دل عبرت‌بین، از دیده نظر کن هان

ایوان مدائن را آئینه عبرت دان

وضعیت کلی کشور قبل از شروع جنگ

از سال ۱۳۵۶، به علت نارضایتی عمومی در کشور مخالفت‌ها و تظاهرات مردمی علیه حکومت شاهنشاهی پهلوی شروع شد. این مبارزات پس از حدود یکسال و نیم درگیری انقلابیون با نیروهای ساواک، شهربانی و بخشی از ارتش به نتیجه رسید، حکومت شاه ساقط شد و انقلاب اسلامی در ایران به قدرت رسید. تغییر حکومت در ایران پس از انقلاب اسلامی، دشمنی عراق و برخی کشورهای منطقه و فرامنطقه‌ای را به دنبال داشت و برخی از این کشورها به تحریکاتی با هدف بی‌ثباتی و سرانجام شکست انقلاب دست زدند.

شرایط حاکم بر کشور پس از پیروزی انقلاب اسلامی، همانند سایر انقلاب‌های اتفاق افتاده در جهان یکی از عوامل مؤثر در وقوع جنگ ایران و عراق بود، زیرا طبیعی است که تا حکومت نوپا تشکیل شود و بر کشمکش‌های درونی، اختلافات سلیقه‌ای بین انقلابیون فائق آید و بتواند زمام امور را به طور کامل در دست گیرد، نیاز به زمان دارد. در این مدت، وضعیت کشور بی‌ثبات و قدرت حکومت مرکزی به اندازه کافی نبود، لذا دشمن از این فرصت طلایی استفاده کرد و به قول معروف از آب گل‌آلود ماهی گرفت و زمینه را برای انجام حمله به ایران مناسب یافت و در نهایت، نیات پلید خود را به مرحله اجرا در آورد.

مسائلی که در آن زمان در کشور ما به وجود آمد و موجب بی ثباتی کشور، درگیری و فرسودگی نیروهای انقلابی و نیروهای ارتش شد، در طی سال ۱۳۵۸ و شش ماهه اول سال ۱۳۵۹ زیاد بود.

برخی شهرها و مناطق کشور دچار بحران شد، تعدادی افراد شورشی و ضدانقلاب در این شهرها و مناطق مرزی و همگام با نیروهای عراق دست به تحرکات نظامی زدند. در ترکمن صحرا، کردستان، بخشی از آذربایجان و خوزستان، گروه‌هایی به نام‌های مختلف به وجود آمدند و تلاش نمودند با ایجاد بی‌ثباتی، این مناطق را از کشور جدا نمایند. گروه‌هایی از طرفداران به اصطلاح مجاهدین (منافقین) تقریباً به صورت روزانه در شهرهای مختلف کشور با به راه انداختن تظاهرات و راهپیمایی‌های گوناگون در تلاش در پیروزی افکار خود بودند و بخشی از توان کشور صرف مقابله با این عوامل در داخل کشور شد. این گروه با استفاده از سلاح و بمب‌گذاری، به ترور شخصیت‌ها و مخالفین خود پرداخته و به تأسیسات شهری و صنعتی حمله نمود. از آنجایی که خاطرات من به منطقه غرب محدود می‌باشد، لذا برای آگاهی به وقایعی که ضدانقلاب و عوامل عراق در محدوده استان کرمانشاه و کردستان به وجود آوردند، بسنده می‌کنم.

پس از پیروزی انقلاب در ایران، با نفوذ عوامل خودفروخته به این منطقه آشوب‌هایی در سرتاسر کردستان و بخشی از آذربایجان و کرمانشاه شروع می‌شود. در روز اول اسفند ۱۳۵۷، پادگان مهاباد سقوط می‌کند و به غارت می‌رود و به دنبال آن ناآرامی در شهرهای مختلف کردستان آغاز می‌شود. در نوروز همین سال، وضعیت سنندج وخیم شده و به مرحله‌ای می‌رسد که ساختمان شهربانی و رادیو و تلویزیون به اشغال مهاجمان مسلح درمی‌آید و سرانجام در پناه بحران بزرگی پیش می‌آید.

در ۲۵ تیر ۱۳۵۸، عوامل حزب دموکرات و کومله به حمله‌ای تمام‌عیار جهت تصرف شهر پاوه دست می‌زنند و تقریباً تمام شهر را تصرف کرده و راه‌ها را می‌بندند و این شهر روزهای سختی را سپری می‌کند. پس از حمله نیروهای بزرگی از مردم به همراه ارتش به این شهر در تاریخ ۱۳۵۸/۴/۲۸ پاوه مجدداً به تصرف دولت و نیروهای وفادار به نظام و کشور درمی‌آید. من در آن برهه از زمان با چندین فروند بالگرد جنگی و ترابری هوانیروز از سمت پادگان سرپل ذهاب و دشت ذهاب طبق مأموریت واگذاری به کمک نیروهای مستقر در پاوه شتافتم و پس از تصرف فرودگاه کوچک شهر توسط انقلابیون، با کمک بالگردها، وسایل و نیازمندی‌های غذایی و تسلیحاتی را به این شهر حمل نمودیم و نقشی هرچند کوچک در آزادسازی و تثبیت امنیت این شهر کوچک مرزی داشتیم.

سرانجام و به تدریج، حکومت نوپای انقلاب اسلامی قدرت گرفت و با حمایت‌های گسترده مردمی در سراسر کشور از انقلاب و یکپارچگی کشور، دولت توانست بحران‌های به وجود آمده در نقاط مختلف کشور را کنترل و ثبات و امنیت را به داخل کشور بازگرداند.

معمولاً پس از انقلاب‌های اتفاق افتاده در کشورهای جهان شاهد بوده‌ایم که تصفیه‌های وسیع و حتی خونین در ارتش و نیروهای انتظامی و غیره روی داده است. انقلاب ایران هم از این قاعده مستثنی نبوده و هرچند ارتش را منحل نکردند، ولی اقداماتی به عمل آمد که در نهایت به تضعیف ارتش انجامید. ترخیص تعداد زیادی از کارکنان ارتش، دخالت عوامل غیرمسئول و ناکارآمد در امور ارتش، برهم خوردن نظم و انضباط در رده‌های مختلف، هرج و مرج به وجود آمده در یگان‌ها، کودتای نقاب و کودتای منتصب به لشکر ۹۲ زرهی اهواز از مهم‌ترین آنها بودند. این عوامل به همراه مشکلات به وجود آمده در زمینه پشتیبانی‌های سرویس‌های رزمی موجب

شد که توان و استعداد رزمی و آمادگی ارتش به شدت پایین آید، تا حدی که در اوایل سال ۱۳۵۹، استعداد بسیاری از یگان‌های ما تا حدود ۳۰ درصد بود؛ نکته بسیار مهمی که باعث شد دشمن با آگاهی از آن جرئت و جسارت حمله به سرزمین ما را پیدا نماید.

درگیری‌های مرزی ایران و عراق پس از پیروزی انقلاب اسلامی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، درگیری‌های مرزی به شدت ادامه پیدا کرد. ارتش عراق به بهانه‌های مختلف و در حقیقت برای اجرای عملیات آفندی گسترده، نیروهای خود را در سراسر مرز، بویژه منطقه غرب مستقر نمود و در مقابل آن، نیروهای ارتش ما هم به صورت پراکنده و در مناطق پر آشوب آن زمان مانند کردستان، آذربایجان و مناطق مرزی مستقر شدند. ولی تفاوت ره از کجا بود تا به کجا. زیرا ارتش عراق از هر نظر مجهز، کارآمد و آزموده بود و همان‌طوری که بارها گفته شد، تصمیم جدی برای حمله سراسری به کشور ما را داشت. ما تمام این فعالیت‌ها، کنش‌ها و واکنش‌های دشمن را به سلسله مراتب فرماندهی ارتش گزارش نمودیم، ولی تصور کلی حاکم بر کشور بر این باور بود که عراق جرئت حمله به ایران را نداشته و نخواهد داشت. این تفکر موجب شد که ارتش و سایر نیروهای مردمی و حتی مقامات کشور آمادگی مقابله با تهاجم دشمن را نداشته باشند و من می‌توانم ادعا کنم که با آگاهی غافلگیر شدیم و به همین خاطر، ارتش عراق بدون مانع جدی توانست به پیشروی اولیه خود نائل آید.

در سال ۱۳۵۸، عراقی‌ها ۸۴ بار^۱ به خاک ایران تجاوز کردند. در خرداد ۱۳۵۸، هواپیماهای عراقی به دهکده‌های اطراف شهر سردشت

۱. تحلیلی بر جنگ ایران و عراق، وزارت امور خارجه، چاپ ۱۳۶۱.

حمله کردند و شش نفر از مردمان غیرنظامی شهید شدند. در همین ماه یک گروه چریکی که در عراق آموزش دیده و تجهیز شده بود، در مرز دو کشور دستگیر شد.

در آبان ۱۳۵۸، درگیری‌ها در مرز به اوج خود رسید و برخوردهای شدیدی بین نیروهای دو طرف روی داد که می‌توانست به معنای جنگی اعلام نشده تلقی شود. نیروهای تیپ سرپل ذهاب به شدت با نیروهای دشمن در پاسگاه‌های مرزی تيله‌کوه، بیشگان و مناطق اطراف سرپل ذهاب، قصرشیرین و غیره درگیر شدند.

درگیری در باویسی

یکی از مهم‌ترین این درگیری‌ها که خوب به یاد دارم، نفوذ عوامل خرابکار دشمن به داخل کشور در منطقه باویسی در همین ماه بود. روستای باویسی، دهکده کوچکی در حاشیه مرز بود و در دامنه‌های پست شده کوه مرزی و مرتفع بمو که یک‌سوم آن متعلق به ایران و دوسوم باقی‌مانده متعلق به عراق بود، قرار دارد. آن روز بخش کوچکی از نیروهای تیپ ۳ سرپل ذهاب در منطقه گردنو و باویسی مستقر بودند. من با چهار فروند بالگرد کبری و یک فروند بالگرد شناسایی جت‌رنجر و یک فروند بالگرد ترابری و نجات ۲۱۴ که تشکیل یک تیم کامل عملیاتی هوانیروز را می‌دادند، به این منطقه عزیمت نمودم تا با استفاده از وسایل پرنده به راحتی بتوانیم عوامل نفوذی را در میان دره‌های پر پیچ و خم کوه‌ها شناسایی کنیم، که هم محل و موقعیت دشمن را به اطلاع رزمندگان برسانیم و هم رأساً با استفاده از بالگردهای جنگی آنها را هدف قرار داده و نابود کنیم. نتیجه عملیات کوچک ولی هماهنگ شده نیروهای ما در آن روز به سرعت معلوم شد و عوامل عراقی کشته، زخمی و یا به آن سوی مرز گریزان شدند. پس از یک

ساعت و نیم درگیری شدید، نیروهای زمینی شرکت کننده در این عملیات موفق به کنترل منطقه و برقراری آرامش شدند و من به همراه وسایل پرنده به پایگاه خود مراجعت نمودم.

خاطره جالبی که برای من از این درگیری بیاد مانده است، این است که در گرماگرم درگیری در یک لحظه متوجه شدم که خلبان بالگرد جت رنجر که یک بالگرد شناسایی با ظرفیت دو نفر غیر از خدمه بوده و فاقد هرگونه سلاحی است، در میان آتش بالگردهای خودی و نیروهای رزمنده زمینی و همچنین آتش سلاح‌های عوامل خرابکار و نفوذی در حال پرواز و شیرجه رفتن به این طرف و آن طرف بود. به هر زحمتی که شد خلبان را متوجه کردم که از مهلکه خارج شود و مانع تیر نیروهای خودی نباشد و از طرفی هم بتوانیم به دیدبانی منطقه و هدایت یگان‌های درگیر کمک نماییم. خلبان دلاور ما همانند بالگرد جنگی تا نزدیکی سطح زمین پایین رفته و حتی چند نفر از نیروهای مزدور را تعقیب می نمود و من به راحتی این عوامل خرابکار را می دیدم.

درگیری‌های مرزی در منطق سرپل ذهاب، قصرشیرین تا نفت شهر در شهریور ۱۳۵۹ ادامه پیدا کرد و به شدت آن اضافه هم شد. تیپ ۳ زرهی لشکر ۸۱ با یگان‌های سازمانی و مأمور به آن، در منطقه‌ای به عرض ۱۸۰ کیلومتر به صورت پرده پوش^۱ از منطقه باویسی و گردنو تا نفت شهر پراکنده شده بود، ولی به رغم داشتن چنین مأموریتی، این نیروها حق عقب نشینی نداشتند و طبق دستورات تا سرحد مرگ می بایستی از مناطق واگذاری

۱. نوعی مأموریت که در آن یگان‌های نظامی وظیفه دارند پیشروی دشمن را به رده‌های بالای خود گزارش نمایند و نبایستی به صورت قطعی با دشمن درگیر شوند و تنها باید پس از گزارش، حرکات دشمن را تا حد امکان به تأخیر اندازند تا نیروهای عمده و کمکی از مناطق داخل کشور به کمک آنها بیایند.

دفاع نمایند. یکی از مهم‌ترین این درگیری‌ها در تپه‌های مرزی زینل کش به وقوع پیوست.

در امتداد نوار مرزی ایران و عراق در جنوب جاده مرزی قصرشیرین به نفت‌شهر و سومار و در خاورشهر قصرشیرین، تپه‌هایی وجود دارند که به عنوان یکی از موارد اختلاف مرزی بین دو کشور در سال‌های گذشته و قبل از جنگ به شمار می‌آمدند. این تپه‌ها روی نقشه‌های ما با نام زینل کش و در نزد عراقی‌ها به تپه‌های زینل القوس نامیده می‌شد. گویا طبق قرارداد منعقدۀ بین ایران و عراق در الجزایر و در سال ۱۹۷۵، این تپه‌ها به عراق واگذار شده بود و حتی در نقشه‌های جدید چاپ اداره جغرافیایی ارتش، مرز را به شمال این تپه‌ها تغییر داده بودند، ولی هنوز به صورت رسمی به کشور عراق واگذار نشده بود. یکی از دلایل حمله عراق به ایران عدم واگذاری این منطقه به عراق و اشغال بخشی از خاک عراق توسط ایران عنوان شده بود. روز شانزدهم شهریور ۱۳۵۹، نیروهای عراقی این تپه‌ها را اشغال کرده و روی آن استقرار می‌یابند. نیروهای ما هم به علت کمی توان رزمی، مقاومت چندانی به عمل نمی‌آورند و برای پرهیز از ادامه کشمکش کمی به عقب می‌آیند، ولی به علت اجرای آتش توسط نیروهای عراقی از روی این تپه‌ها، به آنها جواب داده و درگیری را ادامه می‌دهند. من به عنوان افسر عملیات تیپ مأموریت پیدا کردم که فوراً با یک تیم هوانیروز شامل چهار فروند بالگرد جنگی کبری و دو فروند بالگرد شناسایی و نجات به منطقه پرواز و با بررسی وضعیت منطقه درگیری، گزارش مناسب را تهیه نمایم تا در آینده درباره کمک به نیروهای خودی و ادامه درگیری تصمیم‌گیری درستی به عمل آورده شود.

پس از چند دقیقه پرواز به منطقه رسیدیم و پس از عبور از نزدیکی قصرشیرین به طرف تپه‌های زینل کش ادامه مسیر دادیم. در روی تپه مورد

بحث، نیروهای زیادی از عراق شامل یگان‌های تانک و پیاده مستقر شده و سراسر تپه را اشغال کردند، ولی از خط مرزی عبور نکرده بودند. برای نشان دادن عزم راسخ نیروهای خودی جهت مقابله با تحریکات دشمن، بالگردهای جنگی همراه با یگان‌های مستقر در زمین، مواضع دشمن را به شدت زیر آتش گرفتند و به چندین دستگاه تانک و نفربر آنها خسارت وارد آورده و تعدادی از نفرات پیاده دشمن را به هلاکت رسانیدند. مقاومت و درگیری در زمین همچنان ادامه یافت و گروه ما برای اقدامات بعدی به پادگان ابوذر و پایگاه خود بازگشت و تا شروع جنگ، نیروهای عراقی از مواضع اشغالی به جلو حرکت نکردند. مراتب تجاوز نیروهای عراقی به این قسمت از مرز بلافاصله به تمامی سلسله‌مراتب فرماندهی گزارش گردید.

در دشت ذهاب و در دامنه‌های جنوبی کوه گردنو هم درگیری‌ها ادامه داشت و یک واحد توپخانه از گروه ۴۴ توپخانه اصفهان در این منطقه مأموریت پشتیبانی آتش یگان‌های کوچک پیاده و زرهی مستقر در مناطق مرزی را بر عهده داشت.

دو روز بعد از حمله عراق به تپه‌های زینل‌کش، بنی‌صدر رئیس‌جمهور وقت، با هیئتی از مقامات بالای نظامی برای بررسی اوضاع و احوال این منطقه وارد پادگان ما شد. اتفاقاً چند دقیقه قبل از نشستن بالگرد رئیس‌جمهور و همراهان در پادگان، هواپیماهای دشمن به یگان‌های منطقه دشت ذهاب از جمله واحد توپخانه حمله کردند و یکی از هواپیماهای دشمن که به طور آشکارا حریم هوایی کشور را نقض کرده بود و به یگان‌های ما در داخل سرزمین اصلی حمله نموده بود، مورد اصابت سلاح‌های پدافند هوایی قرار گرفت و سقوط کرد. قطعه‌ای از دم این هواپیما منقش به پرچم عراق توسط یکی از افراد واحد توپخانه به پادگان آورده شده و به رؤیت رئیس‌جمهور و هیئت همراه رسید. این امر نشان می‌داد که وضعیت هر لحظه

وخیم‌تر شده و امکان یک رویارویی تمام‌عیار به وجود آمده بود و سرانجام در روز ۳۱ شهریور همین سال جنگ آغاز شد. درگیری‌ها در این منطقه از سال ۱۳۵۸ آغاز شده بود و من در این نوشته‌ها به نمونه‌های مهم آن اشاره کردم. طی ۱۴ ماه قبل از حمله سراسری عراق نیروهای پادگان سرپل ذهاب به طور مداوم و مستمر در مناطق مرزی از منطقه ازگله تا نفت‌شهر درگیر بودند و من فقط خلاصه‌ای از فعالیت این عزیزان را در اینجا آورده‌ام.

وضعیت جغرافیایی سرپل ذهاب و مناطق پیرامون آن

با توجه به اینکه بیشتر رویدادهای نوشته شده در این کتاب در پیرامون منطقه و شهری به نام سرپل ذهاب اتفاق افتاده است، لازم می‌دانم که به صورت خلاصه وضعیت این شهر و مناطق پیرامونی آن را مورد بررسی قرار دهم، تا شاید در درک بهتر مطالب کمک بیشتری نماید.

۱- موقعیت سیاسی و طبیعی منطقه

منطقه و شهر سرپل ذهاب که به نام‌های حلوان و زهاب هم معروف بوده است، یکی از شهرستان‌های استان کرمانشاه بوده و در ۴۵ درجه و ۵۲ دقیقه طول شرقی و ۳۴ درجه و ۲۴ دقیقه عرض شمالی، در غرب کشور و در منتهی‌الیه چین خوردگی‌های کوه‌های زاگرس میانی قرار دارد. وسعت این شهرستان حدود ۱۲۷۰ کیلومتر مربع است و اکثریت مردم آن از قوم کلهر می‌باشند.

این شهر با اینکه از مرز دو کشور ایران و عراق اگر به صورت مستقیم حساب کنیم، بیش از هفت کیلومتر فاصله ندارد، ولی به علت دفاع جانانه افراد تیپ ۳ پادگان ابوزر و یگان‌های کوچک اعزامی از نیروی زمینی ارتش^۱

۱. از نیروهای نظامی مستقر در منطقه، علاوه بر تیپ ۳ لشکر ۸۱ زرهی، یگان‌هایی از تیپ‌های ۱ و ۲ و یگان‌های تکاور همین لشکر، عناصری از لشکر ۱ مرکز (لشکر ۲۱ بعدی) و یگان‌های توپخانه گروه‌های مراغه و ۴۴ توپخانه اصفهان هم با حضور در منطقه به هم‌زمان خود در این خطه کمک نمودند.

و با کمک نیروهای کوچکی از سپاه هرگز به تصرف ارتش عراق درنیامد و رزمندگان دلیر و هم‌زمان شجاع من دشمن را از دروازه‌های آن به عقب رانده و با قدرت، تسلط خود بر این شهر را حفظ کردند.

۲- رشته‌کوه‌های منطقه

کوه‌های این منطقه که شهرها و آبادی‌ها در دامنه‌های پست شده رشته کوه زاگرس قرار دارند، در اجرای عملیات نظامی دو طرف متخاصم نقش عمده‌ای داشتند. رشته‌کوه بزرگ زاگرس همانند دیواری سترگ از شمال باختری ایران شروع و پس از گذر از استان‌های آذربایجان باختری، کردستان، کرمانشاه، همدان و لرستان به استان بزرگ فارس و مناطق جنوبی کشور در سواحل خلیج فارس و دریای عمان ختم می‌شود. در این بخش از زاگرس و در مناطق باختری استان کرمانشاه قله‌های کوچک و بزرگی وجود دارند که دامنه‌های آنها در حوالی مرز کوتاه شده و به دشت‌های کم ارتفاع عراق ختم می‌شوند. مهم‌ترین قله‌ها و رشته ارتفاعات کوچک و جدا شده زاگرس شامل کوه‌های نوا، دالاهو، شاه‌نشین، برز، بیشگان، بازی‌دراز، دانه‌خشک، سرکش و سنبله می‌باشند. امتداد عمومی این کوه‌ها از شمال خاوری به جنوب باختری بوده و همانند سدی مانع حرکات عمده از جنوب به شمال و به داخل کشور می‌شوند و عبور از آنها ممکن نیست، مگر از جاده‌ها و گردنه‌های موجود که خود این مسیرها هم باعث کندی حرکات و کانالیزه شدن هر نوع حرکتی می‌شود.

۳- سابقه تاریخی

این منطقه یکی از مناطق باستانی کشور بوده و بر اساس مطالعات انجام گرفته در این زمینه و وجود آثار باستانی، قدمتی برابر با ۴۸۰۰ سال و بیشتر دارد. کتیبه‌های زیادی در دل کوه‌های زاگرس در این منطقه کنده شده

است که مهم‌ترین آن سنگ‌نبشته آنوبانیی پادشاه لولوبی‌ها است که قدمتی ۴۸۰۰ ساله دارد. نقش آنوبانیی (دکان داوود)، قلعه گبری و طاق گرا، از مهم‌ترین آثار باستانی این منطقه به شمار می‌آیند. در منطقه دالاهو کوهی به نام بان‌زرده وجود دارد که شیب آن به سمت جنوب و دشت ذهاب بسیار تند و صخره‌ای و به سمت شمال که به منطقه معروف دالاهو ختم می‌شود ملایم و یکنواخت می‌باشد. در حاشیه مرتفع این کوه و در محل مشرف به دشت، آثار سنگرهای سربازان دوران ساسانی بعد از گذشت این همه زمان به وضوح دیده می‌شود که نشان از اهمیت پدافندی کوه‌های این منطقه در گذشته دارد.

۴- راه‌های ارتباطی

جاده اصلی این منطقه جاده آسفalte کرمانشاه، سرپل ذهاب، قصرشیرین به خسروی بوده و جاده‌های فرعی آن که در عملیات نظامی کاربرد مهمی داشتند عبارت بوده‌اند از:

- جاده خاکی سرپل ذهاب به گیلانغرب. این جاده پس از عبور از سر آبگرم وارد دشت دیره گردیده و پس از عبور از گردنه کوه سرکش از تنگ حاجیان گذشته و وارد گیلانغرب می‌شود.
- جاده آسفalte سرپل ذهاب به قلعه‌شاهین، که پادگانی به همین نام در کنار آن احداث شده است. این جاده پس از عبور از جنوب پادگان و گذر از منطقه‌ای کوهستانی در محلی به نام گواور (سرمست فعلی) به جاده ایلام-کرمانشاه و گردنه قلاجه ختم می‌شود.
- جاده سرپل ذهاب به پاوه که بعد از ازگله در امتداد تقریبی مرز ایران و عراق کشیده شده است.

○ جاده مرزی قصرشیرین به نفت شهر که در تمامی طول مسیر خود از چند صد متری خاک عراق می گذرد و پس از شروع جنگ عملاً مسدود شد.

○ جاده گیلانغرب به قصرشیرین که آن هم از نوع درجه دو به شمار می رفت.

لازم به یادآوری است که وضعیت جاده ها در زمان جنگ به شرح بالا بوده و پس از خاتمه جنگ توسعه وضعیت یافته و بسیاری از آنها آسفالت و از نوع درجه یک گردیده اند.

۵- آب و هوا

منطقه سرپل ذهاب دارای آب و هوایی با تابستان های گرم و زمستان های معتدل می باشد و بر اساس تقسیم بندی آب و هوایی دارای سه اقلیم متفاوت با زمستان های معتدل و تابستان های گرم و طولانی در قسمت مرکزی، زمستان سرد و تابستانی خنک در مناطق شمالی و زمستانی ملایم و تابستانی گرم در قسمت شمال باختری است. میانگین دمای سالانه ۳۴ درجه و حداکثر آن حدود ۴۵ درجه در گرم ترین ماه سال می باشد. میزان بارندگی سالیانه در این منطقه حدود ۵۰۰ میلی متر در سال گزارش شده است.

۶- دشت‌ها و معبرهای^۱ موجود در منطقه

در میان کوه‌های بلند و کوتاه منطقه به علت شرایط، تغییر شکل زمین، دشت‌های بزرگ و کوچکی وجود دارند که در اجرای عملیات نظامی و مأموریت ما نقش اساسی داشتند. مهم‌ترین این دشت‌ها عبارتند از:

دشت ذهاب: این دشت از خاور به کوه‌های بان‌زرده، دالاهو و تپه‌های کم ارتفاع باخترتازه آباد، از جنوب به دره رودخانه الوند، از باختر به کوه‌های بیشگان و از شمال به کوه‌های کم ارتفاع سلمان و رودخانه آب زالان و آب‌لیما محدود می‌شود.

در وسط این دشت کوه‌هایی به نام باغ کوه، تق تق، و سلمان وجود دارند، که قسمت شمال دشت را به دو شاخه تقسیم می‌نمایند. شاخه باختری از میان این کوه‌ها و کوه‌های مرزی بیشگان به صورت یک معبر نسبتاً خوب تا حوالی باویسی و تپه کوه امتداد می‌یابد که در مرز ایران و عراق واقع هستند و ورود به آنها تنها از تنگه‌های بسیار باریک کوه بیشگان و تپه کوه میسر است. شاخه خاوری این دشت به حوالی دشت ازگله ختم می‌شود.

دشت شاهین: در بین شهر سرپل ذهاب و تپه‌های ریخک از یک سو و کوه‌های کم ارتفاعی به نام نقاره کوب از دیگر سو و مابین کوه‌های دانه خشک در جنوب و کوه بلند برز در شمال دشتی نسبتاً هموار به طول ۲۵ کیلومتر وجود دارد که به نام دشت شاهین معروف است و پادگانی هم به همین نام در دامنه‌های غربی کوه‌های کم ارتفاع نقاره کوب احداث شده

۱. معبر یک اصطلاح نظامی است و جهت اطلاع عزیزان غیرنظامی عرض می‌کنم به زمینی گفته می‌شود که توسط کوه‌ها و یا دیگر عوارض زمین محصور شده و یک یگان نظامی با استعداد مشخصی می‌تواند در آن آرایش رزمی گرفته و خود را به عوارض مهم که به عنوان هدف گفته می‌شود، برساند.

است، که محل استقرار واحد نظامی متبوعه من در زمان جنگ به شمار می‌آمد که همان تیپ ۳ لشکر ۸۱ زرهی می‌باشد.

دشت سرپل ذهاب به قصرشیرین: این دشت یا بهتر است بگوییم معبر قصرشیرین به سرپل ذهاب در حقیقت زمین‌های پیرامون جاده سرپل ذهاب به قصرشیرین می‌باشد که از جنوب به کوه‌های بازی‌دراز و از سمت شمال به تپه‌های کم ارتفاع مرزی ایران و عراق محدود می‌باشد و می‌توان از آن به عنوان معبر قصرشیرین به سرپل ذهاب و بالعکس یاد نمود. حاشیه خاوری دشت به رودخانه الوند که از مهم‌ترین رودخانه‌های منطقه می‌باشد، محدود می‌شود. این رودخانه عموماً غیرقابل عبور بوده و دارای آب دائمی است. در برخی مناطق این دشت از تپه ماهورهای کم ارتفاع پوشیده شده است.

دشت گیلانغرب: این دشت به صورت باریکه‌ای از جنوب خاوری گیلانغرب به شمال باختری این شهر تا حوالی قصرشیرین کشیده شده است و مابین کوه‌های بازی‌دراز و سرکش در شمال کوه‌های نسا ربالر و سراوان چرمیان در جنوب محصور می‌باشد. این دشت به صورت یک محور آفندی توسط ارتش عراق برای رسیدن به گیلانغرب مورد استفاده قرار گرفت. رودخانه‌ای به نام گیلانغرب که از دامنه‌های کوه قلاج و سایر ارتفاعات منطقه سرچشمه می‌گیرد، از میان این دشت گذشته و به رودخانه الوند می‌پیوندد.

دشت دیره: این دشت به صورت شرقی و غربی بین کوه‌های سرکش، بازی‌دراز و کوه دانه خشک قرار گرفته است و رودخانه دیره که شاخه‌ای از رود الوند می‌باشد، در سرتاسر آن جریان دارد. جاده‌ای از منطقه سر آب گرم سرپل ذهاب وارد آن شده و پس از عبور از تنگه‌ای به نام حاجیان وارد دشت گیلانغرب و خود این شهر می‌شود.

۷- رودخانه‌های منطقه

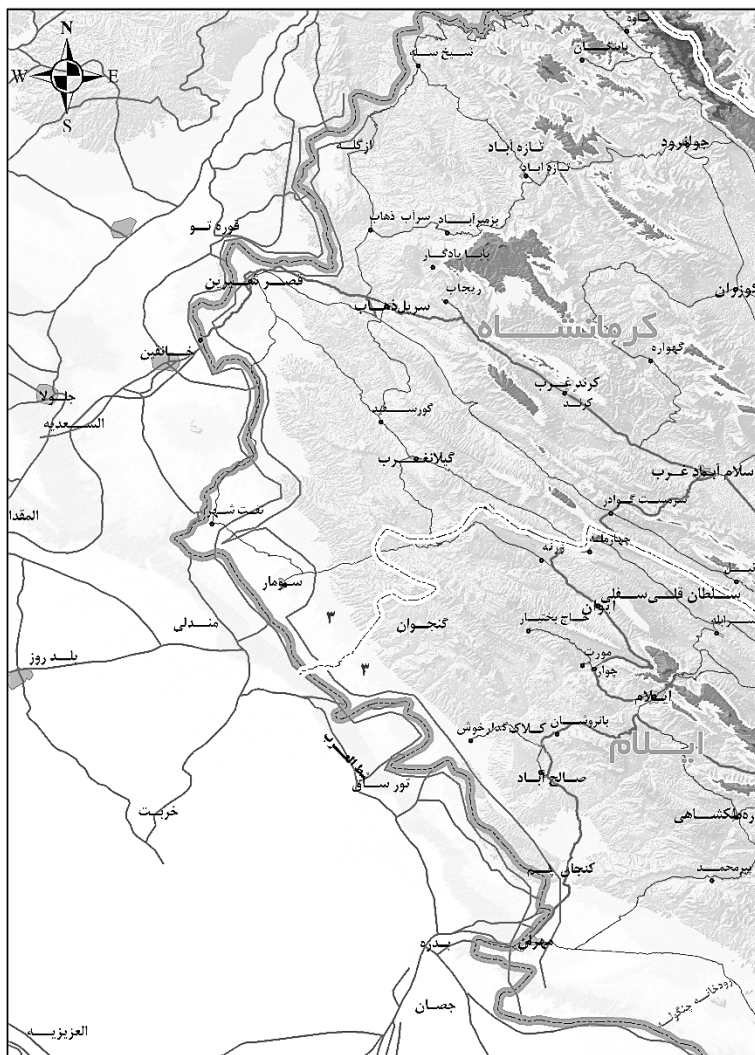
مهم‌ترین رودخانه‌های این منطقه به شرح زیر می‌باشند:

رودخانه الوند: یکی از رودخانه‌های مهم و پر آب منطقه بوده و سرچشمه اصلی آن در کوه‌های دالاهو واقع است. این رودخانه پس از عبور از میان شهر سرپل ذهاب در امتداد جاده سرپل ذهاب به قصرشیرین جاری می‌شود و شاخه مهمی را به نام چم‌دیره و شاخه کوچک ولی پرآبی به نام سر آبگرم را دریافت کرده و وارد قصرشیرین می‌گردد. این رودخانه پس از الحاق به رودخانه گیلان، در منطقه تنگاب، وارد خاک عراق می‌شود. آبدهی متوسط این رودخانه ۴۰۰ میلیون مترمکعب در سال می‌باشد.

رودخانه دیره: رودخانه دیره یا کفرآور یکی از شاخه‌های مهم الوند به شمار می‌آید که پس از عبور از دره کفرآور و دشت دیره در روستایی به نام داربلوط وارد الوند می‌شود.

رودخانه گیلانغرب: این رودخانه در دشت گیلان جاری می‌شود و پس از عبور از شهر مزبور در روستای قره‌صدف در خاور قصرشیرین وارد رودخانه الوند می‌شود.

رودخانه سر آبگرم: از شاخه‌های کوچک ولی پر آب الوند می‌باشد که به تنهایی تقریباً یک‌سوم آب این رودخانه را تأمین می‌کند. در محلی در دامنه کوه دانه‌خشک در جنوب سرپل ذهاب، چشمه‌ای با آبدهی تقریباً ثابت چهار تا شش مترمکعب در ثانیه از زمین جوشیده و این رودخانه را تشکیل می‌دهد. که پس از طی مسیری چند کیلومتری در شمال تپه‌های ریخک وارد الوند رود می‌شود.



آغاز نبرد

زمینه جنگ ایران و عراق از مدت‌ها قبل آماده شده بود و شرح کلی آن را در قسمت چگونگی ایجاد زمینه این جنگ آورده‌ام. وقایعی که در اواخر شهریور در مرزها و آرایش نیروهای دو طرف روی داد، برای من مسجل کرد که به زودی جنگی تمام عیار شروع خواهد شد. از طرفی، فرزند بزرگ من فرهاد می‌بایستی در اول مهر ۱۳۵۹، به کلاس دوم دبستان می‌رفت و با توجه به قرائن و شواهد موجود، مدارس واقع در پادگان شاهین امکان شروع سال جدید را نداشتند، به همین سبب، از مدتی قبل من خانواده‌ام را به تهران فرستاده بودم. برای تعیین تکلیف فرزندم و کمی استراحت، سه روز مرخصی از روز ۲۹ شهریور تا اول مهر دریافت کردم و عازم تهران شدم. روز سی‌ویکم شهریور، در تهران بودم که هواپیماهای مهاجم عراقی فرودگاه مهرآباد و پایگاه نیروی هوایی در این منطقه را بمباران کردند و مشخص شد که جنگ عملاً شروع شده است.

من بلافاصله غروب همان روز به سوی کرمانشاه عزیمت کردم و ساعت ۴ صبح در این شهر بودم. وضعیت این شهر با اینکه حدود ۱۸۰ کیلومتر از مرز فاصله داشت، چندان معمول و عادی نبود و به همین خاطر، با مشکلات فراوانی با یک وسیله نقلیه به سوی سرپل ذهاب حرکت کردم. بعد از شهر کردند دو فروند هواپیمای فانتوم اف ۴ از دالان موجود و در ارتفاع پایین پرواز

کردند و به سوی جبهه رفتند. بعدها فهمیدم که یکی از آنها سرنگون شده است.

با هر زحمتی بود، ساعت ۶ صبح اول مهر ۱۳۵۹، وارد سرپل ذهاب شدم. شهر کاملاً خالی از سکنه بود و نیروی نظامی، انتظامی و حتی بر خلاف ادعای بعدی سپاه پاسداران، خالی از نیروهای سپاه هم بود. در شهر ارواح سرپل ذهاب جنبنده‌ای دیده نمی‌شد. از بیرون شهر واقع در باختر آن گهگاه صدای تیر سلاح‌های کوچک شنیده می‌شد.

من پیاده با لباس شخصی و با یک کیف سامسونت از داخل شهر به طرف چهارراه سرآبگرم حرکت کردم. در همین هنگام، یک دستگاه کمپرسی که معلوم نبود از کجا پیدا شد و درست در مسیر مورد نظر من حرکت می‌کرد، به من رسید. سوار شدم و خود را تا چهارراه سرآبگرم رساندم. این چهارراه در جنوب شهر سرپل ذهاب قرار دارد و یک جاده از آن یکرست وارد مرکز شهر کوچک سرپل ذهاب می‌شود. یک راه به شرق کشیده شده است که پس از طی حدود ۲۰ کیلومتر به پادگان شاهین و یا محل خدمت من می‌رسد. ادامه همین جاده به باختران از میان تپه‌های کم‌ارتفاعی به موازات رودخانه کوچکی که از سرآبگرم سرچشمه می‌گیرد، گذشته و در جوار شهرکی به نام قره‌بلاغ به جاده مرزی و اصلی سرپل ذهاب به قصرشیرین می‌رسد. یک جاده خاکی هم از این چهارراه به جنوب کشیده شده است که کوه‌های دانه‌خشک را دور زده و به تنگ‌حاجیان و شهر گیلانغرب ختم می‌شود. در این محل، چشمه بسیار بزرگی که در غرب کشور به آنها سراب گفته می‌شود، از زمین و از دامنه‌های کوه دانه‌خشک جوشیده و رودخانه نسبتاً پر آبی را تشکیل می‌دهد که در منطقه شهرک قره‌بلاغ وارد رودخانه الوند می‌شود. این چشمه بین چهار تا شش مترمکعب آبدهی در هر ثانیه دارد.

در این چهارراه از خودرو مزبور پیاده شدم و جاده پادگان را در پیش گرفتم، بدون اینکه بدانم آخرین وضعیت نیروهای خودی و دشمن چگونه است و نیروهای جزئی که در نقاط مختلف مرزی در پهنایی به طول ۱۸۰ کیلومتر گسترش یافته‌اند، در کجا هستند. آیا در مواضع مربوطه هستند و یا عقب‌نشینی کرده و یا منهدم شده‌اند؟! در همین افکار غرق بودم که ناگاه خودرویی را که از سوی پادگان به سمت من می‌آمد، دیدم. با کمال تعجب و انت نisansانی بود که فرمانده تیپ، سرهنگ حسینعلی اتحادیه پشت فرمان بود. ایشان هم بلافاصله با دیدن من ترمز و مرا سوار کرد. یک سرباز تنهای مسلح به تفنگ ژ ۳ هم در کابین عقب وانت نشسته بود.

بلافاصله سوالات متعدد من از سرهنگ اتحادیه شروع شد، تا در جریان اوضاع نیروهای خودی قرار بگیرم. آخر ناسلامتی من افسر عملیات همین تیپ بودم! سرهنگ گفت: که نیروهای ما در اکثر مناطق با نیروهای بسیار بزرگی از دشمن درگیر شده و به علت داشتن استعداد بسیار کمتری نسبت به دشمن به سمت عقب در حال حرکت هستند و قرار است نیروهای کمکی به زودی از طرف کرمانشاه به سمت ما اعزام شوند. در ادامه گفت: می‌خواستم به نزد سروان علائی (افسر مخابرات تیپ که چند روز بعد شهید شد) واقع در ارتفاعات ریخک بروم که تو در سر راه من سبز شدی.

ضمن صحبت از چهارراه سرآبگرم گذشتیم و یگراست به طرف تپه‌های ریخک که در روبروی ما بود، راندم. از پل روی رودخانه سرآبگرم که در ۳۰۰ متری چهارراه مزبور است، گذشتیم. از این نقطه جاده، از میان بریدگی کم عرضی که در داخل تپه‌های کم‌ارتفاعی می‌گذرد و از داخل خودرو، ابتدای پیچ ریخک که در حدود ۴۰۰ متری ما بود، دیده می‌شد، ولی نسبت به سمت راست و چپ از داخل خودرو دیدی نداشتیم. جاده پس از طی ۲۰۰ متر به محلی رسید که مانع دید ما برطرف شد و یک‌باره توده‌ای از تانک‌های

دشمن که تعداد آنها را در آن ثانیه‌های زودگذر ۱۲ دستگاه برآورد کردم، در سمت راست جاده و بین جاده‌ای که ما در آن حرکت می‌کردیم و امتداد رودخانه سرآبگرم و در حدود ۲۰۰ متری سمت راست خود مشاهده نمودم. بلافاصله گفتم حسین! این تانک‌های عراقی هستند که شروع به حمله به سرپل ذهاب کرده‌اند. ایشان بلافاصله ترمز نمودند و خودرو در وسط جاده در صد متری تانک‌های عراقی متوقف شد. بلافاصله گفتم تو دنده عقب بگیر و مجدداً به داخل تپه‌های کم‌ارتفاع حرکت کن، ولی دست چپ خودت را روی دستگیره ماشین قرار بده و هر موقع گفتم، سریعاً به پایین بپر. ایشان به عقب حرکت کرد و چند ثانیه بعد که به نظر من سال‌ها طول کشید، مجدداً تانک‌های مزبور از چشم من محو شدند و معلوم شد که به داخل گرده‌ماهی و دید محدود رسیده‌ایم. بلافاصله برگشتیم و به سمت سرآبگرم و پادگان حرکت کردیم.

وقتی که با تانک‌های دشمن مواجه شدیم و جناب سرهنگ راننده! دنده عقب گرفته و شروع به حرکت به عقب کرد، همان‌طور که اشاره کردم گویی زمان متوقف شده بود. هرچند این زمان بیش از چند ثانیه طول نکشید، ولی انگار برای من اندازه سال‌های درازی طول داشت و جالب‌ترین بخش این لحظه افکار عجیب و غریبی بود که در یک لحظه در مغز من جای گرفت. هرچند با دقت وافری تانک‌های دشمن را زیر نظر داشتم، نمی‌دانم که چگونه این افکار رویاگونه و خیال‌انگیز به مغز من هجوم آوردند، به طوری که در نظرم آمد گویی در محلی هستم که انفجار بزرگی از نور در مقابل چشمانم نمایان گردید و امواج نور تمامی افق مقابل مرا پر کرد و روشن نمود و هاله‌های پرتوان آن در مقابل چشمانم زنده شدند. هیچ توجیهی برای این پدیده شگفت‌انگیز در آن لحظه بسیار کوتاه، نه در آن زمان و نه در روزهای بعد نتوانستم پیدا کنم، با اینکه بارها و بارها چگونگی وقوع آن را در مغزم

جستجو کردم. به طور کلی، نمی‌توانم چگونگی هجوم اینگونه افکار را در آن لحظات بیان و توجیه نمایم.

بعدها فکر کردم شاید این امر به خاطره‌ای مربوط باشد که سال‌ها قبل از آن دیدم و تجربه کردم. اتفاق جالب و واقعی که در دامنه کوه نوا در منطقه قلعه شاهین سرپل ذهاب برای من و بسیاری از دوستان و همکاران و برخی از ساکنان کوی سازمانی پادگان قابل دید و رؤیت بود.

ماجرای این قرار بود که در یکی از روزهای آخر شهریور ۱۳۵۵، من در پادگان قلعه‌شاهین آن زمان که بعدها معروف به پادگان ابوذر گردید، خدمت می‌کردم. در آن ایام، یک مانور چند روزه در کوه‌های معروف به نقاره‌کوب که در خاور پادگان قرار داشت، انجام می‌دادیم. پس از اجرای آخرین مرحله این تمرین، من در داخل تانک فرماندهی منتظر اعلام پایان مانور و بازگشت به پادگان بودم. ساعت نزدیک به هشت‌ونیم شب بود و کوه و صحرا کاملاً در تاریکی فرو رفته بودند. از دور چراغ‌های پادگان و آبادی‌های کوچک واقع در حاشیه جاده پادگان به شهر سرپل ذهاب سوسو می‌زدند و در مسافتی دورتر چراغ‌های شهر سرپل ذهاب به صورت مبهم دیده می‌شدند. در این اثنا، در شمال باختری محلی که ما مستقر بودیم و آن سوی پادگان شاهین و در دامنه کوه‌های نوا، ناگهان نور خیره‌کننده‌ای توجه من و همگان را جلب نمود. این نور در ابتدا کوچک ولی قوی بود، سپس به تدریج بزرگ و بزرگ‌تر شد و پس از چند لحظه به صورت بسیار جالبی جلوه نمود. به این صورت که با بزرگ‌تر شدن نور شکلی شبیه به استوانه نورانی تشکیل شد که هر لحظه انبساط بیشتری می‌یافت و مدام بزرگ‌تر می‌شد و قطر و ارتفاع استوانه که به صورت مورب درست شده بود هر لحظه بیشتر می‌گردید، بدون اینکه تغییری در تناسب آن ایجاد شود، به بالا می‌رفت تا اینکه به تدریج محو شد و مجدداً آن منطقه در خاموشی مطلق فرو رفت. از آنجایی

که ما در محل دورتر نسبت به محل ظهور این پدیده شگفت‌انگیز قرار داشتیم و این فاصله به حدود پنج تا هفت کیلومتر می‌رسید، صدایی به گوش من و همکارانم نرسید، ولی این پدیده باعث بهت و حیرت شخص من، کلیه همکاران و افراد واحد من گردید و تا مدت‌ها درباره آن حرف می‌زدیم. دیدن چنین پدیده نادری، آن هم با آن ابعاد و صفحات جانبی و قاعده‌های کاملاً متناسب و درخشان و صاف در چنین محلی با هیچ‌یک از دانسته‌های من و دیگران تناسبی نداشت. این منطقه که بعدها من از نزدیک آن را دیدم، در منطقه‌ای کاملاً متروک و دور از آبادی و کشتزارها و هیاھوی مناطق شهرنشینی و روستایی بود و هیچ‌گونه فعالیت تولیدی، استخراج و عمرانی در حوالی آن تا کیلومترها وجود نداشت. خلاصه اینکه هیچ توجیهی برای اینکه این پدیده نتیجه فعالیت عامل انسانی و یا طبیعی باشد وجود نداشت و از آن زمان به عنوان یک پدیده عجیب در یاد و خاطره‌ها باقی ماند.

فردای آن روز، به پادگان رفتم و به خانه خودم در محله مسکونی خانه‌های سازمانی پادگان مراجعه نمودم. اولین سوالی که از همسرم درباره واقعه دیشب پرسیدم، متوجه شدم که این پدیده در کوی سازمانی هم رؤیت شده است و از جمله همسرم با تعجب و حیرت چنین تعریف کرد: «من صدایی را شنیدم و پشت سر آن هیاھویی در محوطه پیچید و از آنجایی که فرزند کوچک و سه‌ساله ما فرهاد در محوطه مشغول بازی بود سریعاً، خود را به بیرون از خانه رسانیدم و متوجه نور شدیدی در شمال و دامنه کوه شدم و به سرعت دست پسر را گرفته و به داخل خانه برگشتم».

سپس به شرح آنچه که دیده بود، پرداخت. متوجه شدم مشاهدات ایشان و دیگر همسایگان از این پدیده همانی بود که من در شب واقعه دیدم و این امر نشانگر یک اتفاق جالب و ناشناخته بود.

چند روز بعد شماره جدید هفته‌نامه‌ای به نام سپید و سیاه به دستم رسید که معمولاً من در آن زمان همواره آن را مطالعه می‌کردم. در این شماره مجله به شرح واقعه‌ای پرداخته شده بود که ناشناخته و عجیب بود و از نکات جالب آن همزمانی تقریبی آن با اتفاقی بود که در منطقه سرپل ذهاب و توسط من رؤیت شده و در بالا قید گردید. این اتفاق در یکی از روستاهای شهر بروجرد روی داده بود و گزارشگر این واقعه نوشته بود که:

«در ساعت هشت و نیم شب بیست و پنجم شهریور (درست همان روزی که وقایع بالا در سرپل ذهاب اتفاق افتاده بود) در یکی از روستاهای اطراف شهر بروجرد مردم متوجه سر و صدایی در دامنه کوه می‌شوند و به تصور اینکه هواپیما و یا بالگردی در دامنه کوه سقوط کرده است، جمعی از اهالی به محل مورد نظر حرکت می‌کنند و پس از رسیدن به نزدیکی محل، ناگهان انفجار کم‌صدایی به گوش می‌رسد و نوری در دامنه کوه به چشم می‌خورد که هرآن بزرگ‌تر شده و در نهایت، به صورت استوانه منظم درآمد و سپس به تدریج محو می‌گردد.»

ای عجب! درست چند روز پس از رؤیت پدیده شگفت‌انگیز نور در دامنه کوه نوا توسط من و جمعی از ساکنین منطقه در سرپل ذهاب، اهالی روستایی در حومه بروجرد با چند دقیقه تأخیر همان پدیده را به همان شکلی که ما دیدیم، می‌بینند و همان توصیفی را به عمل می‌آورند که من در بالا نوشته‌ام، آن هم در مجله‌ای که در تهران به چاپ رسیده بود.

در آن زمان، شایعه وجود بشقاب‌پرنده یا یوفو^۱ در سرتاسر کشور پیچیده بود و اینکه اجسام ناشناخته پرنده در ایران رؤیت شده است قوت گرفت و اسنادی در این زمینه منتشر شد که رویارویی خلبانان هواپیمای فانتوم ایران با اشیاء نورانی را رسماً تأیید نمود. بعدها هم که شبکه‌های اینترنت فعال

گردید، بخشی از این اطلاعات در مرورگر گوگل و تحت عنوان «واقعه سال ۱۳۵۵ و رویارویی خلبانان ایرانی با اشیاء پرنده ناشناس» درج گردیده و در دسترس کاربران قرار گرفته است^۱ که در پاورقی زیر یکی از مهم‌ترین این وقایع به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد.^۲

۱. فایل واقعه سال ۱۳۵۵ و مقابله خلبان هواپیمای فانتوم نیروی هوایی ایران با اشیاء نورانی مرورگر گوگل.

۲. رویارویی بشقاب‌پرنده‌ها با جنگنده‌های ایران در سال ۱۳۵۵
در ساعت ۰۳:۰۰ بامداد روز ۲۸ شهریور ۱۳۵۵، مرکز فرماندهی نیروی هوایی ارتش ایران چند تماس تلفنی در فواصل زمان کوتاهی از منطقه شمیران واقع در شمال تهران را دریافت می‌کند که تعدادی از آنان گزارش مشاهده یک شیء پرنده و تعدادی دیگر از دیدن یک شیء نورانی خبر می‌دهند. هنگامی که مسئله به مقامات نیروی هوایی گزارش می‌شود، آنها اهمیت چندانی به این گزارش‌ها نمی‌دهند. اما با کسب خبری از برج مراقبت فرودگاه مهرآباد و گزارش آنان مبنی بر مشاهده یک جسم نورانی که بسیار بزرگ‌تر از یک ستاره بوده است، تصمیم گرفته می‌شود که این شیء نورانی رهگیری شود.

حدود ساعت ۰۱:۳۰ بامداد یک فروند هواپیمای اف-۴ فانتوم از پایگاه هوایی شاهرخی همدان به پرواز درمی‌آید و با سرعت به سمت تهران و محل رؤیت شیء ناشناس پرنده حرکت می‌کند. در فاصله ۱۱۲ کیلومتری هدف، خلبان از رؤیت بصری شیء بسیار پرنوری خبر می‌دهد. به سمت آن پرواز می‌کند. در فاصله ۴۰ کیلومتری شیء پرنده ناگهان تمام دستگاه‌های مسیریاب، قطب‌نما و سامانه‌های الکترونیک هواپیما و سامانه‌های ارتباطی هواپیما مختل می‌شود و از کار می‌افتند. خلبان هواپیما متحیر از این رویدادها، تصمیم به بازگشت به پایگاه شاهرخی می‌گیرد. در راه بازگشت و دور شدن از شیء ناشناخته، سامانه‌های هواپیما به صورت عادی درمی‌آیند.

در ساعت ۰۱:۴۰ بامداد، دومین هواپیمای فانتوم به خلبانی سرهنگ دوم پرویز جعفری برای شناسایی شیء ناشناس به پرواز درمی‌آید و از نزدیک شیء پرنده را رؤیت می‌کند و از طرفی رادار هواپیما هم وجود شیئی ناشناس را در صفحه خود نشان می‌دهد. در فاصله ۴۳ کیلومتری این شیء به اندازه یک هواپیمای بوئینگ ۷۰۷ نشان داده شد و با سرعت ۲۴۰ کیلومتر در ساعت به سمت جنوب در حال حرکت بود.

در فاصله زمانی کوتاه، خلبانان هواپیمایی فانتوم مشاهده می‌کنند که شیء نورانی کوچکتری نسبت به شیء پرنده اولی از آن جدا شده و با سرعت زیادی به سمت هواپیما حرکت می‌کند. خلبان فانتوم با موشک سایدوایندر روی آن قفل می‌کند، ولی تمام سامانه‌های کنترل موشک

بنابراین، با توجه به شواهد و قرائن موجود در آن زمان درباره بشقاب‌پرنده این احتمال که نور مشاهده شده توسط من که واقعه‌ای رویایی و دور از انتظار بود، احتمالاً مشاهده یک بشقاب‌پرنده ناشناس در این منطقه بوده است.

بازگردیم به خاطرات لحظاتی که با تانک‌های دشمن مواجه شدیم، که مرا به یاد این واقعه جالب انداخت. فکر دیگری که باز در آن لحظه در مغز من جان گرفت، این بود که فکر کردم در حال مرگ می‌باشم. زیرا فرار از چنین محصه‌ای محال بود و هر لحظه امکان شلیک به من و همراهم و مرگ آنی وجود داشت و فکر کردم که در حال قالب تهی کردن هستم و به اصطلاح از دنیای فانی به سرای جاوید می‌روم و در برزخ گرفتار شده‌ام. ولی با کمال تعجب هیچ اتفاقی نیفتاد و تانک‌های دشمن از چشمانم محو شدند و معلوم شد که وارد بریدگی تپه شده ایم و از زیر دید و تیر دشمن موقتاً خارج بودیم. بلافاصله به سمت پادگان رانیدیم.

شانس آوردیم و یکی از مهم‌ترین علل این شانس، حماقت و ترس دشمن بود. ما به طور کلی در جنگ با عراق از این نظر شانس داشتیم؛ منظورم کل

و سامانه‌های ارتباطی هواپیما قطع می‌شود و خلبان تصمیم می‌گیرد با یک شیرجه سریع اقدام به گریز از مهلکه نماید و شیء کوچک تا مدتی اقدام به تعقیب فانتوم نموده و سپس به شیء مادر برمی‌گردد. سپس خلبانان می‌بینند که بار دیگر شیء نورانی کوچکتری از سفینه اصلی جدا شده و به صورت زاویه‌دار و مورب به سمت پائین فرود می‌آید و این شیء در اطراف فرودگاه مهرآباد سقوط می‌کند و به دنبال آن، تمام سامانه‌های ارتباطی هواپیماهای غیرنظامی که در حال تماس با برج فرودگاه و یا فرود بودند از کار می‌افتند. در روز بعد، تلاش زیادی برای یافتن محل سقوط و احتمالاً آثاری از این جسم به عمل می‌آید، ولی هیچ رد و یا اثری به دست نمی‌آید. در توصیفی که خلبانان از این شیء می‌کنند، گفته می‌شود که این جسم نورانی به شکل استوانه و تخم مرغی بوده است، که با توصیف اینجانب در مشاهده جسم نورانی ناشناس تطابق دارد.

کشور و کل نیروهای مسلح بود. دشمن ما بسیار ترسو، ضعیف و بدون آموزش کافی بود. در آموزش‌های تاکتیکی واحدهای زرهی و پیاده در سراسر دنیا به همکاری این دو نیرو بسیار توجه و تأکید می‌شود و به غیر از مناطق خاصی حتماً این دو عنصر با هم همکاری نزدیکی دارند که نفرات پیاده از تانک‌ها و زره آنها به صورت پناهگاه استفاده کنند و خدمهٔ تانک دید کم خود را با دید کامل افراد پیاده جبران نمایند. از خوش شانس‌ی من و حسین آقای اتحادیه و آن سرباز بی‌خبر در اتاق عقب ماشین، دشمن این آموزش را نادیده گرفته بود. اگر حتی یک سرباز دشمن و یا خدمهٔ تانک در پائین بود و یا اگر از داخل تانک‌ها پی به وجود ما می‌بردند، می‌توانستند با شلیک مسلسل روی تانک‌ها و یا توپ آنها خودروی ما را به هوا بفرستند و یا در همین دومین روز جنگ اسیر کنند. در صورت چنین اتفاقی، هرگز جنازه‌های ما به خانواده‌هایمان نمی‌رسید و آنها عمری منتظر بازگشت ما می‌ماندند و حسرت می‌خوردند. روی همین اصل بود که گفتم هر موقع اعلام کردم از خودرو به پائین بپر، که حداقل جنازه‌هایمان سالم بماند و بالاخره تحویل خانواده شود و خیال آنها آسوده شود که ما رفته‌ایم و بس.

با سرعت به طرف سرآبگرم رانیدیم و پس از گذر از آن به سمت پادگان حرکت نمودیم، حدود هشت کیلومتر بعد از این چهارراه به نیروهای پراکندهٔ خودی شامل هفت دستگاه تانک و تعدادی نفرات پیاده برخوردیم که موضع گرفته و منتظر ورود دشمن بودند و چند کیلومتر عقب‌تر یک واحد توپخانه صحرائی موضع گرفته بود. من با لباس شخصی در همین محل پیاده شدم، زیرا در جریان کلی وضعیت قرار گرفته و آماده هدایت یگان‌های اندک شده بودم. فرمانده تیپ به طرف پادگان رفت و من با استفاده از بی‌سیم یگان توپخانه از مرکز فرماندهی تیپ خواستار اعزام بالگرد شناسایی جت‌رنجر شدم، تا از راه هوا وضعیت کلی دشمن را مشخص و اقدامات بعدی را شروع

کنم. ضمناً با مشخص کردن محل تانک‌های پیشرو دشمن بر روی نقشه، واحدهای تانک عراقی را با آتش توپخانه موجود به شدت زیر آتش گرفتیم تا بدانند سزای نادانی همین است. چند دقیقه بعد بالگرد رسید و من سوار بر آن به آسمان برخاستم و به روی قله دانه خشک رفتم که همه جا را با استفاده از دوربین به امانت گرفته از واحد توپخانه ببینم و شگفتا که یگان تانک دشمن با همین آتش مختصر توپخانه ما بلافاصله به عقب رفته و به جاده قصر شیرین به سرپل ذهاب عقب‌نشینی کرده و به سایر نیروهای عراقی مستقر در آن قسمت ملحق شد. به همین سادگی جناح راست دشمن را عقب زدیم.

چگونگی سوار شدنم به بالگرد هم داستانی داشت. بالگرد در ۸۰۰ متری عقب واحد توپخانه به زمین نشست و من پیاده از میان شخم‌های بسیار نرم به طرف آن دویدم، ولی گویا خلبان آن یا اضطراب شدیدی داشت و یا می‌خواست با من شوخی کند و مرتب جا عوض می‌کرد و از محلی به چند متر آن طرف‌تر می‌رفت. به شدت خسته شده و عرق می‌ریختم و مرتب می‌دویدم و بالگرد مرتباً از من دورتر می‌شد. سرانجام پیراهن خود را هم درآوردم و آن را به شدت تکان دادم و دویدم و بالاخره خلبان مرا دید و آرام گرفت. وقتی به پای بالگرد رسیدم، به کمک یکی از خدمه با زحمت فراوان خود را به داخل آن انداختم و پرواز کردیم. گفتم در محلی در بالای کوه دانه خشک فرود آید و همین کار را کرد. از بالگرد پیاد شدم و با دقت با دوربین دو چشم منطقه سرپل ذهاب، دشت قره بلاغ، و مناطق اطراف را پاییدم. همه جا پر از نیروهای مهاجم دشمن بود و نیروهای بعثی عراق از سمت باختر با تانک به شهر سرپل ذهاب نزدیک می‌شدند. ساعت حدود ۸ صبح بود و پس از مشاهده وضعیت به پادگان پرواز کردیم.

بعدها، یعنی همان روز فهمیدم که باز هم شانس بزرگی داشتم، زیرا گویا نیروهای پیاده عراقی هم از آن طرف کوه و از دشت دیره به همین محل در حال حرکت بوده و چندی بعد به آنجا رسیده و در آن موضع گرفته بودند. روز بعد، نیروهای دشمن از همین محل هم عقب‌نشینی کرد و در ارتفاعات بازی‌دراز موضع گرفت. به پادگان برگشتم و گزارش دشمن را به فرمانده تیپ دادم و سپس برای پوشیدن لباس نظامی به منزلم واقع در کوی سازمانی پادگان رفتم و بلافاصله پس از پوشیدن یونیفرم به محل قرارگاه بازگشتم.

قبل از ادامه این بحث لازم می‌دانم که اشاره‌ای مختصر به وضعیت عمومی منطقه و شهر سرپل ذهاب از ذهنیات خود و نقشه‌های موجود بنمایم. جاده‌ای باستانی از بغداد فعلی و از بین‌النهرین سابق به قصرشیرین ایران کشیده شده است، که ادامه آن از شهر سرپل ذهاب، گردنه پاتاق و کرند گذشته و به شاه‌آباد (اسلام‌آباد فعلی) می‌رسد. پس از گذر از این شهر یک راه به دزفول و خوزستان و جاده‌ای دیگر به کرمانشاه و همدان و تهران و مرکز کشور وصل می‌شود. این مسیر همیشه یکی از راه‌های اصلی نفوذ به فلات داخلی ایران و گذرگاه داخلی کوه‌های زاگرس به شمار می‌آمده است. در منطقه ریجاب و کوه‌های بان‌زرده که مشرف به دشت ذهاب و جاده تاریخی است، هنوز آثار سنگرهای سربازان دوره ساسانی دیده می‌شود.

جاده اسلام‌آباد غرب به سرپل ذهاب پس از گذر از گردنه پاتاق در منطقه کل داود دنباله رشته کوه برز و کوه میان کل گذشته، وارد شهر سرپل ذهاب می‌شود. کوه‌های نسبتاً بلند و تیغه‌ای شکل سنگی برزومیان کل تا حوالی قره‌بلاغ امتداد یافته، سپس پست شده و به دشت قره‌بلاغ واقع در باخترشهر منتهی می‌شود.

از نظر نظامی، با توجه به کوه‌های اطراف و همین تیغه‌های مرتفع و سنگی، دو محور برای عملیات به سمت باختر و منطقه مرزی و محل استقرار

دشمن وجود داشت. یکی محور گردنه پاتاق، شمال کوه‌های برز و کوره‌موش و دشت ذهاب، دومی از محور واقع در جنوب کوه برز، از پادگان شاهین تا به ارتفاعات ریخک و قراویز واقع در مرز.

در منطقه پاتاق، گردان ۲۹۰ تانک از تیپ ۲ لشکر ۸۱ مستقر بود و با هماهنگی به عمل آمده، آنها از محور شمالی و واحدهای کوچک تیپ ۳ از محور جنوبی در ساعت ده و نیم صبح یورش به نیروهای دشمن را آغاز کردند. دشمنی که از استعداد و وضعیت آنها کوچکترین اطلاعی نداشتیم. برای اولین بار نیروهای عراقی حضور فعالانه نیروهای ما را دیدند و پس از اندکی زد و خورد به سرعت شهر سرپل ذهاب و محورهای منتهی به آن را تخلیه و به عقب و به سمت کوه‌های قراویز و بنه‌دستک عقب‌نشینی کردند. به اعتقاد من، خوشبختانه یکی از بزرگ‌ترین اشتباهات جنگی عراق در منطقه ما به شمار می‌آمد. ساعت ۱۲ ظهر نیروهای ما در امتداد کوه کوره‌موش، دشت ذهاب، دشت قره‌بلاغ، و دامنه‌های خاوری کوه قراویز مستقر شدند. مقاومت دشمن شدت گرفت و با توجه به اندکی نیرو و ابعاد وسیع پیروزی دستور داده شد در همین محل مواضع پدافندی را تا ساماندهی و منتظر دستور باشند. نظر تیپ این بود که وضعیت فعلی را تا وصول نیروهای تازه نفس و کافی از داخل کشور حفظ نماید. همین تدبیر هم مؤثر افتاد و مواضع این قسمت تقریباً بدون تغییر تا پایان عقب‌نشینی نیروهای دشمن به پشت مرزهای بین‌المللی در خرداد و تیر ۱۳۶۱ به همین شکل باقی ماند. نه نیروهای ما توان کافی برای پیشروی داشتند و نه نیروهای دشمن قادر به پیشروی مجدد به طرف شهر سرپل ذهاب بودند. تلاش مذبوحانه آنها بارها به شکست انجامید.

حدود ساعت ۲ بعدازظهر و بعد از تثبیت نسبی دشمن و سر و سامان دادن به مواضع پدافندی، به قرارگاه تیپ رفتم و آخرین وضعیت واحدهای خودی و منطقه سرپل ذهاب را به فرمانده تیپ گزارش دادم.

باید گفت که با حمله سراسری عراق در منطقه سرپل ذهاب، قصرشیرین و گیلانغرب، سامانه ارتباطی و فرماندهی کاملاً بهم ریخته بود و تماس با نیروهای مستقر در جلو وجود نداشت. با توجه به اطلاعاتی که بعد به دست آمد، نیروهای مستقر در مناطق گردنو، باویسی و تيله کوه در هم شکسته و محاصره شده بودند. زیرا بخشی از نیروهای دشمن با استفاده از معبر تيله کوه به دشت ذهاب که از میان کوه‌های چالاب زنگنه در خاور و کوه‌های بیشگان در باختر می‌گذرد، خود را به سرعت به دشت ذهاب می‌رسانند و با قطع جاده ازگله به سرپل ذهاب در حوالی روستاهای کلاشی، سراب ذهاب و نوشیروان، عقبه نیروهای مستقر در مناطق گردنو، تيله کوه و باویسی را می‌بندند و تقریباً تمامی نیروها را محاصره می‌نمایند.

همزمان نیروهای عراقی با پیشروی به خاک ایران در منطقه باباهادی، دارخور و کلانتر واقع بین شهرهای قصرشیرین و سرپل ذهاب، جاده ارتباطی این دو شهر را قطع و در دو جهت به سمت سرپل ذهاب و قصرشیرین پیشروی می‌نمایند و نیروهای اندک مدافع ما در این منطقه هم از هم می‌پاشد.

بخشی از نیروهای تیپ ما همراه بخشی از یگان‌های تیپ ۱ زرهی اسلام‌آباد، در مناطق قصرشیرین تا خان‌لیلی و نفت‌شهر مستقر بودند. نیروهای دشمن با پیشروی در خاک ما با قطع جاده قصرشیرین به نفت‌شهر و اشغال آن، ارتباط بین نیروها را قطع کردند و در صدد بودند که این نیروها را محاصره کرده و به دام بیندازند. برای نیروهای مستقر در مناطق جنوبی قصرشیرین تنها راه موجود، عقب‌نشینی از محور قصرشیرین به گیلانغرب

بود. این نیروها که ترکیبی از یگان‌های تیپ ۳ و گردان ۲۲۲ تانک تیپ ۱ اسلام‌آباد بودند، از همین محور عقب‌نشینی می‌کنند. نیروهای تیپ ۱ در جلوشهر گیلانغرب مواضع پدافندی اتخاذ می‌کنند، ولی نیروهای تیپ ۳ به سمت گردنه قلاجه حرکت می‌کنند تا خود را به منطقه سرپل ذهاب برسانند. به علت قطع ارتباط، تیپ ما هیچ‌گونه اطلاعی از وضعیت این یگان‌ها نداشت، تا اینکه پس از تثبیت مواضع پدافندی در منطقه سرپل ذهاب همان‌طوری که اشاره کردم، به قرارگاه تیپ رفتیم. پس از تشریح وضعیت یگان‌های مستقر در منطقه سرپل ذهاب، فرمانده تیپ به من گفت: سریعاً به منطقه گیلانغرب عزیمت و چگونگی وضعیت این منطقه و یگان‌ها را بررسی کنم.

من حدود ساعت ۳ بعدازظهر روز یکم مهرماه، با یک فروند بالگرد ۲۱۴ به این محل حرکت کردم. از آنجایی که هیچ‌گونه اطلاعی از وضعیت یگان‌ها در این منطقه نداشتیم، لذا برای حصول به نتیجه مناسب و جلوگیری از اتلاف وقت، در امتداد جاده‌ای که از پادگان به منطقه گاوور و سپس گردنه قلاجه و گیلانغرب وجود داشت، پرواز کردیم تا اگر احتمالاً یگان‌های ما از این محور به عقب می‌آیند آنها را ببینم.

حدس من درست بود. زیرا به محض اینکه به بالای گردنه قلاجه رسیدم، تعدادی تانک را دیدم که در حال حرکت به عقب بودند. در این محل فرود آمدم و با رسیدن تانک‌ها، آنها را متوقف نمودم و سرانجام با فرمانده ارشد ستون صحبت کردم. این یگان تانک بدون کسب اجازه از فرماندهی تیپ اقدام به این عمل کرده بود که از نظر ما قابل قبول نبود، ولی شده بود آنچه که نباید می‌شد. بلافاصله با تیپ تماس گرفتیم و با توجه به اینکه تقریباً بعد از حمله عراق مشخص شده بود که منطقه اصلی مسئولیت تیپ ما منطقه سرپل ذهاب خواهد بود، پیشنهاد کردم حالا که اینها تا اینجا آمده‌اند،

سریعاً آنها را با استفاده از جاده گواور به پادگان ابوذر، به این منطقه اعزام نماییم، تا هرچه سریعتر در خط مقدم دفاعی نسبت به تقویت پدافند ضعیف و شکننده منطقه سرپل ذهاب شرکت نمایند. این امر تصویب شد و به فرمانده ستون دستور دادم که به سرعت از جاده مشخص شده به سرپل ذهاب حرکت نماید و خودم هم به قرارگاه تیپ بازگشتم و پس از رسیدن تانک‌ها، آنها را مستقیماً به جلو هدایت و در مواضع پدافندی تپه‌های ریخک مستقر نمودم.

همان‌طوری که در بالا اشاره کردم، با نیروهایی اندک ولی با غیرت و تعصب و مردانگی و دادن شهدای گرانقدری همانند سروان حساری، موفقیت درخشان و غیر قابل باوری را به دست آوردیم، که همواره ذهن مرا به خود مشغول داشته بود، که چگونه نیروهای دشمن با آن انضباط، نظم، وحدت فرماندهی، انبوهی و پشتیبانی کافی به این راحتی در جلو نیروهای اندک ما پایداری نکرده و به طور مفتضحانه‌ای عقب‌نشینی نمودند. بعدها و پس از اطلاع از طرح‌های موجود در رده‌های بالای ارتش، دلایل این عقب‌نشینی برایم مشخص شد و نظریه خود را در این زمینه در دروس دانشکده فرماندهی و ستاد ارتش که بعدها به عنوان استاد آن سازمان مشغول به کار شدم، بیان کردم.

قبل از پرداختن به این مطلب، اطلاعاتی را که بعدها از وضعیت نیروهای مهاجم به سرپل ذهاب به دست آوردم، بیان کنم و سپس نظریه خود را ارائه کنم.

با بازجویی از اسرای عراقی و اطلاعاتی که بعداً تکمیل شد، شهر سرپل ذهاب محل الحاق عوامل اصلی دو لشکر ۶ و ۸ عراق بوده است. یعنی اینکه از نظر نظامی، ما با قوی‌ترین نقطه دشمن مواجه بوده‌ایم، ولی از آن خبر نداشتیم. از نظر نظامی منطقه الحاق منطقه‌ای قوی از دو نیروی دشمن و

یا خودی است و نیروی زیادی در این محل تجمع می‌نمایند. اینکه بارها تکرار کرده‌ام که دشمن ما خوشبختانه بسیار ضعیف و ترسو بود بار دیگر از همین عملیات کوچک معلوم می‌شود. طبق اطلاعات موثق به دست آمده در روزهای بعد، صدام حسین دیکتاتور عراق، فرمانده لشکر ۶ عراق را به خاطر این شکست تحقیرآمیز اعدام نموده بود. آنچه که من از حملات دشمن برداشت کردم، در محلی که هیچ‌گونه مقاومتی در برابر آنان نبود، به آهستگی پیشروی می‌کردند و در موقعی که مقاومت در برابر آنها کم و یا متوسط بود، به سرعت به عقب برگشته و میدان را خالی می‌کردند. همین امر موجب موفقیت بسیار آسان ما در این روز در سرپل ذهاب گردید که سپاس و شکر خداوند بزرگ را به خاطر این پیروزی آسان بر ما واجب گردانید.

شاید یکی از دلایل عمده و اصلی عقب‌نشینی دشمن با فشار جزئی نیروهای ما، اطلاع فرماندهان ارتش عراق از طرح‌های راهبردی ارتش ایران بوده است. گویا در طرح‌های عملیاتی در رژیم گذشته بنا بر این بوده است که ابتدا اجازه دهند ارتش عراق به مرزهای ایران تجاوز نموده و وارد خاک ایران شود، سپس در خط پیش‌بینی شده دشت ذهاب، گردنه پاتاق، گردنه کاسه‌گران و قلاجه آنها را متوقف نمود. بدین ترتیب، ارتش و کشور عراق را به عنوان متجاوز به جهانیان معرفی و سپس برای در هم کوبیدن متجاوز، آفند متقابل را آغاز کرد و پس از در هم شکستن ارتش عراق وارد این کشور شده و در عمق خاک آن پیشروی نمود.

گویا فرماندهان رده بالایی عراقی از این طرح اطلاع داشتند و مقاومت ناچیز نیروهای ایرانی را گواه اجرای این طرح دانسته بودند و وقتی با حمله نیروهای کوچک ما مواجه شدند، تصور کرده بودند که این نیروهای جزئی، پیش‌قراول و عناصر شناسایی عمده قوای ایران می‌باشند، و لذا با عجله

دستور عقب‌نشینی داده بودند. در حالی که خود من و دوستانم می‌دانستیم که چنین مسئله‌ای وجود ندارد و کمبود نیرو در منطقه و ناچیز بودن نیروهای مهاجم ما به علت کمبود نیرو است و آنچه به قول معروف در بساط داشتیم، همین بود و ما بدون توجه به این مسائل به دشمن بسیار قوی حمله کردیم و در سایه لطف خدا و پایمردی دلاوران غیور موفق شدیم. شاید من اشتباه کرده باشم و دلیل اصلی عقب‌نشینی و فرار دشمن ترس و بزدلی نیروهای آنها بوده که در خاک ایران دست به مقاومت جدی نمی‌زدند و فرار را بر قرار ترجیح می‌دادند. بعدها شواهد بسیار بر این امر در سراسر جبهه به دست نیروهای ما افتاد و با تجزیه و تحلیل آن پی به این موضوع بردیم. به عنوان نمونه، شاید خاطره‌ای که یکی از دوستان از عملیات فتح‌المبین در منطقه جنوب دزفول و اندیمشک از واقعه‌ای که اتفاق افتاده تعریف می‌کرد، یکی از این دلایل باشد.

می‌گویند در روز دوم و یا سوم عملیات فتح‌المبین به علت تداخل نیروهای خودی و دشمن و درهم و برهم بودن اوضاع، وضعیت بلبشویی به وجود آمده بود، که تدریجاً با استقرار کامل نیروها در مواضع تعیین شده و پاکسازی منطقه ساماندهی شد. مثلاً نیروهای توپخانه در یک مورد به جلوتر از نیروهای حمله‌ور رفته بودند و از این مسائل. برای تحکیم سنگرها و مواضع جدید طبق معمول یکی از یگان‌های عمل‌کننده واحدهای مهندسی ارتش و جهاد سپاه پاسداران بود. گویا راننده یک لودر جهاد در منطقه گم می‌شود و سرگردان از جایی به جای دیگر می‌رفته است. تا اینکه تعدادی سرباز مسلح را در نقطه‌ای می‌بیند و به خیال اینکه سربازان ایرانی هستند به طرف آنها می‌راند. وقتی به نزدیکی این سربازان که تعداد آنها ۵۰ تا ۶۰ نفر بودند، می‌رسد، متوجه می‌شود اینها سربازان عراقی هستند. راننده لودر قصد دور زدن و بازگشت را داشته است که سربازان مزبور به طرف

راننده لودر دویده و با بلند کردن تفنگ‌هایشان بر روی سر فریاد الدخیل! الدخیل! یا تسلیم تسلیم را می‌دهند و راننده با ترس و لرز خودرو را متوقف می‌کند و تمام سربازان را سوار بیل لودر بدنه آن کرده و همراه با تفنگ‌ها به عقب برده به فرماندهان خود تحویل می‌دهد و این اسیران توسط نیروهای رزمی به عقب تخلیه می‌شوند.

از اینگونه اتفاقات جالب که نشانگر ترس و ضعف قوای دشمن بود، شواهد زیادی در دست دارم که به موقع بیان خواهم نمود.

در سطور بالا اشاره شد که با حداقل امکانات توانستیم پیشروی دشمن متجاوز تا دندان مسلح و نیروهای به مراتب قوی‌تر از نیروهای خودی را در ساعات پایانی روز اول مهر ۱۳۵۹ متوقف کنیم، ولی این پایان کار نبود. دشمن از فردای آن روز مجدداً تلاش‌های خود را برای ادامه پیشروی به داخل خاک ایران و تصرف شهر سرپل ذهاب و دیگر مناطق حساس در این منطقه ادامه داد. شرح این وقایع را در صفحه‌های بعدی ارائه خواهم نمود. اینک بپردازیم به اینکه یورش سراسری دشمن در منطقه غرب کشور چگونه و از چه محورهایی انجام گرفت و نیروهای اندک ما چگونه در مقابل آن گسترش یافته و مقاومت نمودند.

یگان‌های لشکر ۸ زرهی قبل از آغاز جنگ با عراق مأموریت یافته بودند که با اعزام گروه‌های رزمی به مناطق عملیاتی خارج و داخل منطقه مسئولیت سرزمینی، در برقراری و حفظ آرامش این مناطق شرکت نمایند. این مناطق عمدتاً در مناطق آشوب‌زده استان‌های کردستان و آذربایجان غربی، شمال باختری استان کرمانشاه و شامل مناطق زیر بوده است: سردشت، کامیاران، گردنه مروارید، روانسر، جوانرود، پاوه، نوسود، گهواره، قلخانی.

این یگان‌ها با شدت گرفتن درگیری‌های مرزی عراق با ایران، به تدریج از تابستان ۱۳۵۸، به مناطق مرزی غرب از شمال نوسود تا مناطق شمالی مهران اعزام گردیدند، تا مناطق پدافندی مناسب را اشغال و به پدافند و خنثی نمودن نفوذ عوامل داخلی و خارجی (عراقی) اقدام نمایند. وضعیت گسترش این یگان‌ها که عمدتاً از تیپ ۳ زرهی بودند، به شرح زیر بود:

- یک گروه رزمی از تیپ ۳ از ازگله تا تنگ حمام
- یک گروه رزمی از تیپ ۳ از تنگ حمام تا پاسگاه احمدآباد واقع در شمال قصرشیرین
- یک گروه رزمی از تیپ ۱ از منطقه خرناسرخان تا پاسگاه مرزی تنگابنو
- یک گروه رزمی در منطقه خان لیلی از تنکاب تا چقاحمام از تیپ‌های ۱ و ۳.
- یک گروهان سوار زرهی و یک واحد توپخانه از لشکر در نفت‌شهر
- یک گروه رزمی از تیپ ۲ زرهی در منطقه سومار
- یک گروه رزمی کامل تانک در منطقه ایلام و صالح آباد از تیپ ۱ لشکر ۸۱ زرهی.

این یگان‌ها در منطقه‌ای وسیع، با استعداد کم و امکانات ارتباطی بسیار محدود و توان رزمی بسیار پایین، قدرت سدّ پیشروی نیروهای قوی دشمن را نداشتند و بسیاری از مناطق حساس و معابر فاقد پوشش مناسب نظامی بود و دشمن با استفاده از همین مناطق، بیشتر مواضع نیروهای ما را دور زد و آنها را به صورت یگان‌های کوچک و دور از هم به دام انداخت. لیکن چیزی که اتفاق افتاد، این نیروها با تمام توان خود برای دفاع از کشور تا پای جان ایستادند و همین‌ها بودند که پس از سازماندهی مختصری در بسیاری

از مناطق حساس جلو دشمن مقاومت کرده و در نهایت، آنها را زمین گیر نموده و حملات آنها را از دور انداختند.

چگونگی عمل تجاوزکارانه دشمن در مناطق غرب را می توان به این ترتیب بیان نمود که در ساعت سه و نیم بامداد روز یکم مهرماه، لشکرهای مجهز عراقی در محورهای مختلف و بر اساس طرح ریزی قبلی و هماهنگ شده، تهاجم سنگین خود را به داخل خاک ایران آغاز نمودند. با این امید که بتوانند ظرف مدت سه روز استان ارزشمند خوزستان و مناطق حساسی از غرب کشور را تصرف و تحت کنترل در بیاورند و زمینه را برای براندازی حکومت نوپای ایران فراهم سازند.

بررسی حوادث آن زمان نشان می دهد که نیروهای ارتش عراق در منطقه غرب کشور از محورهای زیر وارد خاک ایران شدند:

○ محور میدان باویسی-تيله کوه، بیشکان-گردنو به دشت ذهاب و شهر سرپل ذهاب.

○ محور قوره تو، کلانتر به سرپل ذهاب و قصرشیرین

○ محور خانقین، خسروی، قصرشیرین

○ محور خانقین خرناصرخان به تنگاب کهنه و نو، گیلانغرب

○ محور مندلی به سومار

○ محور ترساق به میمک

○ محور بدره، زرباطیه به مهران

در روز یکم مهر ۱۳۵۹، تیپ ما (تیپ ۳ زرهی) با کمک نیروهای ژاندارمری، سپاه و بسیج و نیروهای داوطلب مردمی در مناطق سرپل ذهاب، قصرشیرین و گیلانغرب به مقابله با دشمن پرداختند، اما به دلیل برتری کامل دشمن، نیروهای متجاوز در مناطق مختلف شروع به پیشروی نمودند و درگیری در تمام مناطق به شدت آغاز و ادامه یافت.

از سحرگاه روز اول مهر، تهاجم نیروهای عراقی وسعت یافت و تلاش اصلی آنها در منطقه قصرشیرین به کار گرفته شد و تلاش‌های پشتیبانی در مناطق نفت‌شهر و سومار اجرا گردید. به علت اینکه پس از اشغال خان لیلی، جاده قصرشیرین به نفت‌شهر عملاً مسدود شد و تحت کنترل نیروهای عراقی قرار گرفت، امکان اعزام نیروی کمکی به نفت‌شهر و سومار وجود نداشت و نیروهای عراقی به راحتی توانستند به اهداف خود در این مناطق دست یابند.

تلاش اولیه دشمن صرف آن می‌شد که پاسگاه‌های مرزی را نابود ساخته و مدافعین آن را به عقب رانند و همین امر موجب شد که درگیری نیروهای عراقی با نیروهای خودی در این مناطق طولانی شود. در روز اول جنگ، در تمام جبهه‌های غرب کشور اکثر مدافعان مرزها که توسط نیروهای لشکر ۸۱ زرهی تقویت و پشتیبانی می‌شدند، به شهادت رسیده و یا مجبور به عقب‌نشینی می‌شوند.

نیروهای دشمن پس از عبور از مناطق باویسی و تيله به سمت جنوب تغییر مکان داده و به دشت سرپل ذهاب رسیدند و نیروهای مستقر در منطقه گردنورا محاصره نمودند و راه عقب‌نشینی آنها به دشت سرپل ذهاب بسته شد.

یک ستون از باباهادی و برار عزیز وارد خاک ایران شده و جاده آسفالت‌ه از قصرشیرین به سرپل ذهاب را کنترل و ارتباط این دو شهر را قطع کرد. ستون مذکور در بامداد همین روز پس از عبور از کوه قراویز به شهرک قره‌بلاغ و دشت قره‌بلاغ که در حقیقت ادامه دشت ذهاب می‌باشد، رسید و در دو کیلومتری شهر سرپل ذهاب منتظر الحاق با نیروهایی شد که از شمال دشت ذهاب به جنوب می‌آمدند، تا پس از الحاق با یکدیگر به شهر سرپل

ذهاب و گردنه پاتاق از یک سو و پادگان ابوذر و کوه‌های نقاره کوب در خاور پادگان از دیگر سو دسترسی پیدا کنند.

ستون دیگری از دشمن از محور خانقین خسروی به سمت قصر شیرین پیش آمده و موفق می‌شود نیروهای اندک مدافع این شهر را به عقب راند و مقدمات اشغال آن را فراهم سازد. اصولاً شهر قصر شیرین و خسروی نسبت به سایر شهرهای مرزی بی دفاع بودند، زیرا به راحتی نیروهای دشمن پس از طی چهار یا پنج کیلومتر می‌توانستند خود را به این شهرها برسانند. از طرفی، در پیرامون این شهرها ارتفاعات و عوارض طبیعی که بتواند به نیروهای مدافع کمک نمایند وجود نداشتند.

ستون دیگری از دشمن از محور خسروی-خرنصرخان به پیش می‌آید و در اثر مقاومت گروه رزمی مستقر در تنگاب و نی پهن عبدالله، مجبور به توقف می‌گردد و تعداد سه دستگاه تانک و شش دستگاه نفربر عراقی منهدم می‌شود. در این محل، پنج نفر از نیروهای خودی شهید و سه نفر سرباز اسیر می‌گردند. جسد چهار عراقی هم در زمین باقی می‌ماند و نیروهای دشمن اندکی به عقب می‌روند.

در منطقه نفت‌شهر، درگیری شدیدی به وجود می‌آید و ۴۵ نفر از کارکنان وزارت نفت به اسارت دشمن درمی‌آیند و پاسگاه گمرک نو توسط عراقی‌ها تصرف می‌شود. با درخواست پشتیبانی هوایی، نیروی هوایی ارتش، تانک‌های عراقی مستقر در پاسگاه گمرک نو را به شدت بمباران و منهدم می‌نماید و نیروهای خودی مجدداً پاسگاه را به تصرف درمی‌آورند.

در منطقه سومار، تلفات سنگینی به نیروهای خودی و گروه رزمی مستقر در منطقه وارد می‌شود و شهر سومار، سقوط می‌کند. نیروی هوایی عراق شهر اسلام‌آباد را به شدت بمباران می‌کنند و حدود ۲۰۰ نفر غیرنظامی شهید و مجروح می‌گردند.

در ساعات پایانی این روز، درگیری‌ها در قصرشیرین شدت می‌یابد و تلفاتی به دشمن وارد آمده و سه نفر از آنها به اسارت گرفته می‌شوند و پنج نفر از نیروهای خودی شهید گردند.

روز دوم مهر، خبر رسید که دشمن قله بلند کوه دانه خشک را که ۱۱۴۲ متر ارتفاع دارد، اشغال نموده است. همه ما در بهت و حیرت فرو رفتیم. اینان از کجا و چگونه به این محل که دید و کنترل کاملی به دشت واقع بین سرپل ذهاب به پادگان شاهین و جاده آسفالت‌ه واقع در میان این دشت را داشت، نفوذ کرده‌اند. احتمال داشت که این نیروها با بالگرد در همین محل و یا در دشت دیره پیاده شده باشند. از آنجایی که فعالیت بالگردها در بالای این کوه حتماً به رؤیت رزمندگان ما می‌رسید، ولی کسی متوجه این امر نشده بود. پس می‌توان گفت که نیروهای دشمن به منظور مخفی نگاه داشتن پیشروی خود تا مراحل تکمیلی نیروهای خود را در دشت دیره و در حوالی روستای شیشه‌راه و افشارآباد پیاده نموده باشند و سپس بدون جلب توجه نیروهای ما خود را به آن نقطه رسانده‌اند.

با رسیدن تعدادی داوطلب مردمی و بسیجی و بسیج عوامل موجود در پادگان، بلافاصله برای مقابله با این نیروی پیش‌رونده چاره‌جویی شد و نیروهای اندک تدارک دیده را سریعاً با بالگرد ترابری هوانیروز و اسکورت بالگردهای کبری به بالای کوه دانه خشک و ارتفاع ۱۰۹۸ که در حدود ۳/۵ کیلومتری قله ۱۱۴۲ قرار دارد، پیاده کردیم و خوشبختانه هیچ مشکلی برای بالگردها و رزمندگان در موقع پیاده شدن از بالگرد پیش نیامد. نیروهای پیاده شده بلافاصله با دقت و سرعت مناسب به سوی دشمن مستقر در نزدیکی آنها شروع به پیشروی نمودند و درگیری آغاز شد. با شروع تاریکی درگیری‌ها در این منطقه فروکش کرد و هر دو طرف در مواضع خود جای گرفته و منتظر روشنایی روز شدند.

در همین زمان و در آغاز شب خبر رسید که نیروهای دشمن قصد دارند که با عبور از تنگ حاجیان و جاده‌ای که به سمت دشت دیره و سرآبگرم می‌آید، نیروهای مکانیزه و تانک خود را به دشت دیره رسانیده و فشار خود را برای تصرف کامل دشت دیره و کوه دانه خشک ادامه دهند و از طرفی پادگان ابوذر را هم به طور جدی و برای اولین بار به خطر اندازند. یعنی کاری را که از طریق ارتفاعات ریخک، جاده سرپل ذهاب، به پادگان و محور بسیار مهم واقع در این قسمت نتوانستند انجام دهند، از روی دانه خشک به انجام برسانند. استنباط من و یارانم این بود که دشمن با توسل به هر ترفندی، قصد دارد این پادگان را سالم به تصرف درآورد و از آن به عنوان برگ برنده برای ادامه عملیات خود استفاده نماید. روی همین اصل بود که با اینکه این پادگان با مرز ایران و عراق بیشتر از ۳۵ کیلومتر به طور مستقیم فاصله نداشت، مورد حمله هوایی جدی ارتش عراق که از همان ابتدا در آسمان برتری بی چون و چرایی داشت، قرار نگرفت. حتی این امید با توجه به اظهارات اسرای عراقی تا مدت‌ها در دل فرماندهان عراقی وجود داشت که همچنان این پادگان را سالم تصرف نمایند. تنها زمانی اقدام به حمله هوایی به این پادگان نمودند که دیگر امیدی به تصرف آن نداشته و توانایی چنین عملی خارج از قدرت ارتش عراق بود.

باری، با رسیدن این خبر که دشمن قصد نفوذ به دشت دیره را دارد، تلاش قرارگاه تیپ برای سد این پیشروی آغاز شد. چه باید می‌کردیم؟ نیروهای اندک ما در محور اصلی پیشروی دشمن در منطقه قراویز و دشت ذهاب در جلو آنها صف‌آرایی کرده بودند و توان حمله گسترده دشمن را نداشتند. اندک نیروی پیاده جمع‌آوری شده در بالای کوه دانه خشک با دشمن درگیر شده و در تلاش بود که حداقل از پیشروی آنها به دشت و محور بین سرآبگرم تا پادگان و قطع عقبه نیروهای مستقر در منطقه ریخک، قراویز

و دشت ذهاب جلوگیری نمایند. هنوز نیرویی که بتوان حداقل مواضع پدافندی بسیار ابتدایی خودی را تکمیل و تقویت نمود، در اختیار قرار نگرفته بود. در این لحظه پرآشوب و ناامیدی تنها راه ممکن و موقت به فکر من و دوستانم رسید و مراتب را به فرماندهی تیپ ارائه کردیم و قرار شد که همان لحظه بدون کوچکترین وقفه‌ای کار را انجام دهیم. هدف این بود که تا حد امکان در پیشروی نیروهای دشمن در مناطق مختلف تأخیر ایجاد کنیم و زمان کسب کنیم تا نیروهای کمکی از کرمانشاه و دیگر نقاط به منطقه ما رسیده و ما را در سرکوب دشمن و مهار حملات لجام گسیخته‌اش یاری دهند.

قرار بر این شد که با استفاده از بالگردهای ترابری موجود، در تاریکی شب با کمک یک دسته مهندسی که از لشکر ۸۱ به تیپ مأمور شده بود، تعدادی مین ضد تانک و ضد نفر در جاده و گردنه واقع در بین کوه سرکش و کوه سنبله که به نام گردنه سرکش معروف بود، بکاریم و حداقل تا آغاز روشنایی حرکت دشمن را به تأخیر اندازیم، تا فردای آن روز با بالگردهای جنگی و هواپیماهای نیروی هوایی این ستون‌ها را مورد حمله قرار دهیم. شگفتا که این حرکت با تمام مشکلات و سختی‌ها با از جان گذشتگی دلاوران هوانیروز و یگان مهندسی و با راهنمایی و مشارکت من انجام شد و حدود پانصد متر از جاده مین‌گذاری گردید و ما قبل از شروع روشنایی، بدون کوچکترین اتفاق ناگواری به فرارگاه تیپ بازگشتیم و آماده نبردی سخت در روزهای پیش رویمان شدیم.

خوشبختانه، دشمن در روز بعد متوجه فعالیت شبانه نیروهای ما شد و نه تنها نتوانست نیروهای پیاده مکانیزه و زرهی را به این محور گسیل نماید، بلکه در ساعات آغازین روز سوم مهر ارتفاعات بلند دانه خشک را تخلیه و

مجبور به عقب‌نشینی به طرف دشت دیره شد و خود را به دامنه‌های کوه بلند بازی‌دراز کشانید.

چند روز بعد، با رسیدن قوای کمکی نیروهای مستقر در بالای کوه دانه خشک با تقویت این نیروها گردنه مین‌گذاری شده در آن شب هولناک و دامنه‌های شمالی کوه سنبله را اشغال نمودند. در این زمان، بخشی از نیروهای پیاده کوهستانی عراق در قسمت باختری کوه سنبله مستقر گردیده بودند، که به نام کوه‌های بازی‌دراز معروف بوده و هست و تا عملیات بازی‌دراز که در دهه اول اردیبهشت ۱۳۶۰، توسط رزمندگان دل‌آور ارتش، سپاه و بسیج انجام گردید، در این مواضع مستقر بودند. شرح کامل این عملیات بزرگ و بیرون راندن دشمن از این مواضع را در قسمت عملیات بازی‌دراز همین کتاب، به نظر خوانندگان گرانمایه خواهیم رساند.

لازم می‌دانم که شرح ارائه شده در بالا را با اشاره مختصر وضعیت این منطقه که در آن زمان افت و خیزهای نبرد در آن به وقوع پیوست، کامل نمایم.

دشت دیره به طول تقریبی ۱۲ کیلومتر و با پهنای متفاوت از یک تا شش کیلومتر، در بین کوه‌های دانه‌خشک از شمال و کوه‌های سرکش و سنبله و دامنه‌های بازی‌دراز از جنوب محصور می‌باشد. این دره جهت شمال خاوری به جنوب باختری داشته و رودخانه‌ای به نام چم دیره از وسط آن عبور می‌کند و در منطقه خاتونه وارد رودخانه الوند می‌شود که رودخانه‌ای دائمی با آب نسبتاً زیادی می‌باشد. همان طوری که گفتم، جاده‌ای از گیلانغرب پس از عبور از تنگ‌حاجیان و گردنه سرکش از میان این دشت گذشته و به منطقه سرآبگرم و شهر سرپل ذهاب ختم می‌شود.

در روز دوم مهر، قسمتی از دشت ذهاب، ارتفاعات بازی‌دراز، باغکوه، گامیشان و بخش‌هایی از قصرشیرین و محور قصرشیرین به گیلانغرب به

تصرف نیروهای دشمن درمی‌آید و سرانجام دقایقی بعد از نیمه‌شب روز سوم مهر، شهر قصرشیرین در کنترل کامل نیروهای عراقی قرار می‌گیرد. همان‌طور که قبلاً هم یادآوری نموده‌ام، این شهر و شهر مرزی خسروی به علت شرایط نامطلوب پدافندی، عوارضی از زمین که بتواند به نیروهای مدافع امکان دفاع از آنها را بدهد، نداشتند و با توجه به مسافت چندکیلومتری تا مرز به راحتی به اشغال نیروهای عراقی درآمدند.

پس از سقوط شهر قصرشیرین، نیروهای عراقی مستقر در منطقه دشت ذهاب و محور قصرشیرین به سرپل ذهاب، مجدداً تلاش کردند شهر سرپل ذهاب را اشغال نمایند و انبوهی از نیروهای دشمن از دو طرف به حرکت درآمدند. در بازجویی از اسرای عراقی مشخص شد که تیپ‌های ۲۵ مکانیزه و ۳۰ زرهی و لشکر ۶ زرهی و تیپ ۲۳ لشکر ۸ پیاده کوهستانی عراق در این منطقه وارد عمل شده‌اند و در حقیقت، یک لشکر زرهی تقویت شده عراقی برای تصرف شهر سرپل ذهاب و قصرشیرین اختصاص یافته بود. این یگان‌ها تلفات و ضایعات زیادی در پنج روز اول نبرد متحمل شده، ولی مجدداً سازماندهی شده بودند.

در این ایام، گروه رزمی ۲۹۰ تانک تیپ ۲ لشکر ۸۱، در منطقه شمال سرپل ذهاب و در حوالی روستای جلالوند و دامنه‌های کوه کوره‌موش و یگان‌هایی از گردان‌های ۲۱۵، ۲۱۱ تانک و عناصر پیاده از گردان‌های ۱۴۳ و ۱۸۴ تیپ ۳ در مناطق شهرک قره‌بلاغ، تپه‌های ریخک و منطقه خاتونه در مقابل نیروی فوق‌العاده قوی و مجهز دشمن ایستادگی و مقاومت نمودند و یگان تکاویز در دامنه‌های کوه قراویز با دشمن در تماس بودند.

در پنجم مهرماه، تلاش دشمن برای پیشروی به شهر سرپل ذهاب و پادگان، با مقاومت دلیرانه تیپ ۳ لشکر ۸۱ زرهی و هوانیروز کرمانشاه مواجه شد. تلاش دشمن برای تصرف سرپل ذهاب در این روز هم شکست خورد؛

لذا دشمن در محور گیلانغرب با وارد عمل نمودن یگان‌های زیادی، از جمله ۲۰۰ دستگاه تانک تلاش کرد که شهر گیلانغرب را تصرف نماید، ولی با مقاومت دلیرانه مردم سلحشور این شهر که باقی مانده بودند تا از شهر و دیار خود دفاع نمایند، با کمک نیروهای تیپ ۲ لشکر ۸۱ زرهی و نیروهای ژاندارمری و سپاه، دشمن را در این محور متوقف کرده و مانع از سقوط شهر گیلانغرب شدند و دشمن را ناکام گذاشتند.

نکته‌ای که باید یادآوری کنم، تلاش شجاعانه مردم غیرنظامی این شهر در دفاع از سرزمین خود بود. در این شهر، مردان دلاور و زنان شجاع و آزاده حماسه‌ای آفریدند، که هیچ‌وقت از خاطره‌ها محو نخواهد شد. این برادران و خواهران عزیز ما، دوش به دوش برادران نظامی و نیروهای مردمی با شجاعت جنگیدند و دلاوری و شجاعت آنها مایه امید و دلگرمی نیروهای مسلح و باعث تقویت فوق‌العاده روحیه آنان شد، تا در مقابل نیروی عظیمی از دشمن با تمامی امکانات جنگی و پشتیبانی توپخانه، بالگرد و هواپیماهای متعدد تاب مقاومت آورده و دشمن را در این منطقه تثبیت و مهار نمودند. با اینکه خاطرات من عمدتاً مربوط به اتفاقات روی داده در منطقه سرپل ذهاب می‌باشد، ولی یاد و خاطره دلاوری‌های مردم غیور گیلانغرب مرا واداشت که یادی از این حماسه آفرینان بنمایم و این امر را وظیفه بسیار مهم خود بدانم. دلاوری‌های این مردان و زنان غیور در این چند سطر نمی‌گنجد و قلم حقیر از بیان آن قاصر است، ولی من به نکاتی اشاره کردم که شاید در لابه‌لای صفحات خونبار تاریخ آن زمان گم شده و کمتر به آن پرداخته شده است. درود همه ما نظامیان، پاسداران، عناصر ژاندارمری و عموم مردم ایران نثار مردان و زنان دلاوری باد که در روزهای اول مهر ۱۳۵۹، در شهر گیلانغرب دوش به دوش برادران خود جانفشانی کردند و سرزمین خود را از اشغال دشمن نجات دادند.

در روز پنجم جنگ، هنوز وضعیت نیروهای ما در سرپل ذهاب به شرایط مطلوب نرسیده بود. واحدهای اصلی دارای استعداد ناقصی بودند و نیروهای کمکی از داخل و عمق کشور به حرکت درآمده، ولی به منطقه ما نرسیده بودند؛ لذا هر نوع کمکی که از هر نهاد، سازمان و یا مردم می‌رسید، بسیار مورد استقبال ما قرار می‌گرفت. در این روز به من اطلاع دادند تعدادی از نیروهای مردمی از خطه دلاورخیز لرستان برای کمک به نیروهای ارتش به منطقه آمده‌اند، باید آنها را سازماندهی و به کار بگیریم. من به دیدار این عزیزان رفتم. تعداد آنها حدود ۸۰ نفر بود که در این شرایط نیروی خوبی بود و در میان آنها جوانان ۲۰ ساله تا پیرمرد ۸۰ ساله دیده می‌شدند، که برخی از آنها مجهز به سلاح‌های شکاری و برخی نیز تفنگ برنوی قدیمی بودند. سرپرست این افراد، مرد ۸۰ ساله بسیار قدبلند و سرحالی بود که دیدن وی افرادی مثل من را به وجد می‌آورد. قد راست، قیافه خشن و در عین حال مهربان، سبیل‌های پرپشت و بلند که تا بناگوش می‌رسید، از مشخصات این خان بود. لباسی از البسه رسمی زمان رضاشاه با ملبله‌های بلند آویزان از سرشانه‌ها، یقه و آستین بسیار زیبا بر تن داشت و قطاری از فشنگ همانند سربازان قدیمی از چپ به راست شانه‌ها و سینه بسته بود.

از خان پرسیدم: با توجه به وضعیتی که دارید، دوست دارید من از شما در کجا استفاده کنم؟ من پیشنهاد می‌کنم که از افراد تحت کنترل شما در اسکورت خودروهای مهمات، حمل و جابه‌جایی سلاح، مهمات و سایر وسایل پشتیبانی و نگهداری از برخی مناطق حساس و مهم استفاده نمایم. خان (سرپرست این گروه) گفت: نه جناب سروان، ما می‌خواهیم در خط اول جبهه با دشمن مزدور عراقی جنگ کنیم و این کار پیشنهادی شما در حد جوانان ما نیست و خواهش می‌کنم ما را به خط مقدم جبهه اعزام کنید.

هرچه برهان و دلیل آوردم، مؤثر واقع نشد، زیرا این مردان غیور می‌خواستند که در شکست دشمن متجاوز نقش اساسی داشته باشند و من خواسته آنان را اجابت کردم. کلیه سلاح‌ها و مهمات آنها را تحویل گرفته و در عوض تفنگ‌های ام-۱ را که مدتی بود از رده نیروهای ارتش خارج شده بود، به این نفرات تحویل دادم و پس از آموزش کاربرد سلاح به منطقه قراویز و خط مقدم جبهه اعزام و تحت امر یگان تکاور که در این منطقه مستقر بود، قرار دادم.

فردای آن روز که هنوز یک روز از اعزام این نیروها به جلو نگذشته بود، فرمانده یگان تکاور به تیپ اطلاع داد که نفرات اعزامی منطقه ما را ترک کرده و به عقب بازگشته‌اند. باورکردنی نبود. افرادی که با آن همه ذوق و شوق و سماجت به خط مقدم جبهه اعزام شدند، چنین کاری را کرده باشند. در همین وقت، به من خبر دادند که خان لرستانی می‌خواهد با من حرف بزند. رفتم و او را دیدم، برعکس دیروز بسیار دژم و افسرده بود. گفتم: هان! خان چه شده است که به عقب برگشتی؟ گفت جناب سروان، ما آمده‌ایم که جنگ کنیم و دشمن را به گلوله بسته و بکشیم. ولی این جنگ، جنگ نیست. این جنگ، جنگ نامردی است! در جایی ایستاده‌ای که ناگهان صدایی همانند زوزه گرگ به گوشت می‌خورد. چیزی به زمین خورده و منفجر می‌گردد (منظور گلوله‌های توپخانه و خمپاره بود که از مسافت دور شلیک می‌شود) و تعدادی را به کشتن می‌دهد، بدون اینکه کسی از دشمن دیده شود. ما نمی‌توانیم در چنین جنگی مؤثر باشیم و شرکت کنیم؛ لذا می‌خواهیم که اجازه مرخصی بدهید و ما به وطن خود برگردیم. فهمیدم که این خان و افرادش به دنبال جنگی هستند که در آن سوار بر اسب و یا به صورت پیاده در دامنه کوه‌های پوشیده از درخت، از پشت این سنگ به پشت آن سنگ رفته و به دشمن حمله نمایند که یا کشته شوند و یا بکشند.

در جنگ‌های کلاسیک و یا غیرکلاسیک عصر حاضر، حملات خودی یا دشمن طبق برنامه و در زمان‌های خاصی انجام می‌شود، و لذا ممکن است مدت طولانی نبرد به صورت ساکن و یا غیرفعال درآید و در این زمان، از فاصله دور هر از گاهی و برای خالی نبودن عریضه به شلیک چند گلوله اکتفا نموده و سپس آرام می‌گیرند. لذا شرایط جنگ فعلی که معلوم نبود در آن چه زمانی عملیات آفندی و حمله به دشمن انجام خواهد شد، مورد قبول طبع این مردان بزرگ نبود و به ناچار سلاح‌های تحویلی را پس گرفته و آنها را به شهرهای خود اعزام نمودیم.

زد و خورد و درگیری‌های شدید بین نیروهای ما و قوای دشمن به تدریج آرام گرفت و از تب و تاب اولیه افتاد. از روز هشتم مهرماه، نیروهای عراقی دیگر از پیشروی در منطقه سرپل ذهاب ناامید شدند و عملاً در لاک دفاعی فرو رفتند. از دلایل آشکار این امر، احداث سنگرهای مستحکم، کشیدن سیم‌های خاردار، احداث خاکریزهای بلند و طولانی در جلو یگان‌های عراقی و ایجاد میادین مین ضد تانک، ضد نفر و تله‌های انفجاری بود. چند روز بعد معلوم شد که دشمن راهبرد خود را عوض کرده است و مشغول تجدید سازمان و برداشت نیرو برای اعزام به جنوب می‌باشد. تغییر این راهبرد به این شکل بود که با توجه به عدم توانایی نیروهای عراقی در منطقه غرب، دستور پدافندی را صادر و اجرا نمودند تا بتوانند نیروهای مازاد خود را به منطقه جنوب گسیل داشته و اهداف شوم خود را در این قسمت از کشور ما اجرا نمایند. صدالبته این تدبیر هم‌ره به جایی نبرد و نیروهای دلاور ما در جنوب کشور و در خوزستان هم با موفقیت سد راه دشمن شده و آنها را تثبیت و سپس آفند متقابل خود را برای بیرون راندن دشمن از خطه جنوب آغاز کردند.

از این زمان، وضعیت نبرد در مناطق غرب کشور و منطقه سرپل ذهاب به گونه‌ای پیش رفت که می‌توان آن را به صورت زیر بیان نمود:

○ **حالت اول، پدافند غیر فعال (تبادل آتش):** این روش دفاعی هم از

سوی نیروهای ما و هم نیروهای عراقی تقریباً تا پایان جنگ ایران و عراق ادامه یافت. در این نوع پدافند، حرکات عمده‌ای توسط هیچ‌یک از طرفین به عمل نیامد و دو نیرو ضمن حفظ تماس در مواضع واگذاری، با اجرای آتش‌های مختلف به تبادل آتش پرداختند و عملیات‌های کوچکی نظیر اعزام گروه‌های گشتی شناسایی و رزمی، تکمیل مواضع، ایجاد پست‌های دیدبانی، استراق سمع و کنترل تحرکات نیروهای متقابل از مهم‌ترین آنها بودند. در این نوع عمل، تلفات و ضایعاتی به هر دو طرف وارد گردید. به عنوان نمونه، طبق آماري که از گزارش نوبه‌ای یگان‌های در خط استخراج گردید، در طول یک روز به طور متوسط سه تا چهار نفر شهید و هفت تا هشت نفر مجروح در کل جبهه‌های غرب از منطقه جنوب پاه تا رودخانه چنگوله به نیروهای خودی وارد گردیده بود.

○ **حالت دوم، پدافند فعال:** این نوع پدافند هم در حقیقت پدافند به

حساب می‌آید، ولی به علت هجوم نیروهای دشمن، تمامی امکانات یگان مورد حمله قرار گرفته، شامل نیروهای در خط، احتیاط‌ها، آتش‌های پشتیبانی، هوانیروز و هوایی وارد کارزار می‌شوند که به هر صورتی نیروهای دشمن را متوقف و وادار به عقب نشینی نمایند. پس از شکست و یا پیروزی دشمن، به تدریج وضعیت به حالت اولیه یا پدافند غیرفعال درمی‌آمد.

○ **حالت سوم، عملیات آفندی:** در این حالت، نیروهای خودی به دشمن

و مواضع اشغالی آن تک می‌نمودند و ممکن بود این تک توسط

یگان‌های در خط انجام شود و یا توسط نیروهای گسیل شده از سایر مناطق کشور انجام گیرد. در هر حالت، منطقه رزم از حالت رکود شدید به حالت درگیری همه‌جانبه سوق داده می‌شود. پس از توقف ماشین جنگی عراق، از این شیوه‌ها چه به صورت عملیات محدود و چه به صورت گسترده در جای جای جبهه‌ها انجام شد و دشمن را وادار به عقب نشینی و تخلیه مواضع پدافندی و در نهایت، خروج از اراضی اشغالی کشور نمود.

بنابراین، عملیات‌های انجام شده در منطقه غرب و خاطرات من از این عملیات‌ها بر مبنای تقسیم بندی که در بالا ارائه نمودم به اطلاع خوانندگان گرامی خواهد رسید.

در روزهای بعد از روز هشتم مهرماه، تب و تاب‌های اولیه جنگ فرو نشست و به صورت پدافند غیرفعال درآمد و هر از گاهی یا نیروهای ما و یا نیروهای عراقی اقدام به عملیات آفندی محدود می‌کردند و سپس به مواضع مربوطه باز می‌گشتند.

آغاز آفند متقابل

روز چهاردهم مهر خبر رسید که دشمن نیروهای بزرگی شامل ۲۰۰ دستگاه تانک را که به یک تیپ زرهی تقویت شده شبیه است، در پشت ارتفاعات قراویز مستقر کرده است. اولین برداشت ما از این خبر ادامه فشار برای پس راندن نیروها از مواضع مربوطه و احتمالاً اشغال شهر سرپل ذهاب بود؛ لذا جملگی یگان‌ها به حالت آماده‌باش کامل درآمده و منتظر حملهٔ نیروهای دشمن گردیدند، ولی خبری از هجوم گستردهٔ عراق نشد. به منظور ارزیابی توان و واکنش دشمن، در ساعت یک بعدازظهر این روز، بخشی از یگان‌های تیپ ۳ به همراه یک دسته از نیروهای بسیج به منطقهٔ کلانتر و دامنه‌های جنوبی کوه قراویز که در نزدیکی محل تجمع تانک‌های عراقی اشاره شده در بالا بود، یورش بردند، که با مقاومت شدید دشمن مواجه شدند. نیروهای ما با ادامهٔ عملیات خود، یک نفر از نیروهای دشمن را اسیر و تعدادی از آنها را به هلاکت رسانیدند و با به غنیمت گرفتن یک دستگاه تانک، هشت قبضه تفنگ کلاشینکف، هفت قبضه آرپی‌جی، دو قبضه تیربار و دو قبضه اسلحه کمری به محل و مواضع قبلی خود بازگشتند. پس از این اقدام، نیروهای دشمن به مناطقی از دامنه‌های قراویز و شهرک قره بلاغ که در دست نیروهای ما بود، تک کردند و دو نفر از نیروهای ما را شهید و یک نفر را مجروح و با ادامهٔ مقاومت رزمندگان ما عقب نشینی کردند. در

حقیقت، هریک از طرفین بعد از مدتی آرامش و سکون در جبهه‌ها در این مناطق به یکدیگر حمله و زورآزمایی نمودند.

فردای آن روز یعنی پانزدهم مهر، تک محدودی در منطقه کوره‌موش توسط نیروهای دلاور ما به مواضع دشمن انجام شد. نیروهای ما به یک گردان پیاده عراقی در این منطقه یورش برده و تعدادی از نفرات دشمن را کشته و ۹ نفر را به اسارت گرفتند. در این عملیات، ۲۰ قبضه تفنگ کلاشینکف و مقداری مهمات به دست نیروهای ما افتاد.

با مشاهده اسرا متوجه شدیم که سر و وضع و لباس این یگان با نیروهای شناخته شده عراقی که قبلاً در این منطقه بوده‌اند، تفاوت دارد و این یگان احتمالاً واحد جدیدی است که در این منطقه مستقر شده و نیروهای قبلی را عوض نموده است. یکی از این اسرا معلوم بود افسر است، ولی در بازجویی‌ها هیچ مطلب چندان مهمی نمی‌گفت و ادعا می‌کرد که من سرباز ذخیره‌ام و چیزی نمی‌دانم.

من در آن زمان در سمت افسر عملیات تیپ ۳ سرپل ذهاب خدمت می‌کردم و نیاز به اطلاعات دقیقی از وضعیت استقرار نیروهای دشمن داشتم. می‌دانستیم که در آن سوی مرز و جاده آسفالت سرپل ذهاب به قصر شیرین، نیروهای عراقی مستقر هستند، ولی مطمئن نبودیم، زیرا آنها آنچنان با مهارت از زمین استفاده می‌کردند که در روز روشن هیچ چیزی قابل تشخیص نبود و هیچ حرکتی دیده نمی‌شد. عناصر اطلاعاتی قرارگاه تیپ با عناصر عملیاتی تیپ در یک محل بودند. روزی من بعد از بازدید از جبهه به قرارگاه برگشتم و دیدم که افسر اطلاعات با مترجم مجدداً این فرد عراقی را بازجویی می‌کند و یکی از مقامات هم میهمان قرارگاه ما بود و در گوشه‌ای نشسته و با برخی از همکاران من صحبت می‌کرد. از افسر اطلاعات پرسیدم که طرف چیزی بروز نداد؟ گفت: نه، دهانش خیلی قرص

است و چیزی نمی‌گوید. در این لحظه، فکر شیطنت آمیزی از مغزم گذشت، که بعدها هر موقع یاد آن روز و آن واقعه می‌افتم، خنده‌ام می‌گیرد. لذا به بازجو گفتم که به طرف بگوید که این شخص و اشاره به میهمان کردم، دادستان نظامی است و به علت اینکه شما در گفته‌هایتان صادق نیستید و دروغ گفته و ما را گمراه کرده‌اید، قوانین بین‌المللی مربوط به مدارا با اسرا در مورد شما صدق نمی‌کند، برای محاکمه و احتمالاً اعدام شما به اینجا آمده است. ولی اگر صادقانه با ما همکاری نمائید، قول می‌دهیم که ایشان را سالم به کمپ اسرا تخلیه نمائیم. بازجو سخنان مرا برای اسیر عراقی ترجمه کرد و طرف رنگ باخت و از ترس نزدیک بود قالب تهی کند. تهدید و تشر الکی من مؤثر افتاد و طرف دهانش باز شد و گفت آنچه را که نایبستی می‌گفت. معلوم شد وی یکی از افسران رده بالای گردان عراقی بوده است. لذا اطلاعات دقیقی در مورد قرارگاه لشکر ۸ پیاده عراقی که یکی از یگان‌های شرکت کننده در عملیات تهاجمی در منطقه سرپل ذهاب بود، داد. خلاصه اینکه در منطقه باختری جاده قصرشیرین به سرپل ذهاب قرارگاه اصلی این لشکر بود. بلافاصله مختصات محل به واحدهای توپخانه پشتیبانی تیپ ابلاغ شد و آتش شدیدی به مدت چند ساعت روی این منطقه اجرا گردید. دیدبانان خودی مستقر در مناطق مرتفع که به این محل اشراف داشتند و آتش‌ها را هدایت می‌کردند، گزارش دادند که تعداد زیادی خودرو و مهمات در این منطقه به آتش کشیده شد و تعداد زیادی خودرو و وسایل دیگر از این محل به اطراف گریخته و پراکنده شدند و تا ۴۸ ساعت بعد همچنان دود و آتش در منطقه برپا بود. لذا با یک حقه کوچک قرارگاه این لشکر را در هم کوبیده، انتقام خود را از این نیروی متجاوز گرفتیم و تعداد زیادی از آنها را نابود کردیم.

در یکی از روزهای آخر مهر بودیم که خبر رسید یک فروند هواپیمای فانتوم اف ۴ خودی با دو خلبان در حین بازگشت از مأموریت در داخل خاک عراق در منطقه دربندیخان واقع در شمال ازگله مورد اصابت پدافند هوایی دشمن قرار گرفته و سقوط کرده است و خلبانان آن در منطقه جنوب خاوری سد دربندیخان و در شمال ازگله و دامنه‌های شمالی کوه بمو با چتر فرود آمده‌اند و در حال حرکت به سمت مرز ایران هستند. از گروه هوانیروز مستقر در سرپل ذهاب و تیپ ۳ و افسر رابط نیروی هوایی خواسته شده که نسبت به نجات جان آنان اقدام شود. گروه هوانیروز دو فروند بالگرد کبری، یک فروند بالگرد جت رنجر شناسایی و یک فروند بالگرد نجات ۲۱۴ را آماده پرواز نموده و از من هم خواسته شد به عنوان شخصی که این مناطق را می‌شناسد، این تیم را برای نجات خلبانان هدایت و راهنمایی نمایم. البته خلبانان فانتوم دارای دستگاه ردیاب بودند و محل تقریبی حضور آنان برای گروه جستجوگر مشخص بود، ولی وجود شخصی آشنا به این منطقه برای مسیرهای رفت و برگشت ایمن، البته لازم و ضروری بود.

سوار بالگرد شدیم و قبل از آن هم چند نفر تیرانداز زنده را انتخاب کردیم که در صورت درگیری زمینی، بتوانیم برای درگیری با نفرات دشمن که خلبانان را تعقیب می‌کردند، از این افراد استفاده کنیم و حتی خود من هم که معمولاً اسلحه کمری می‌بستم، در این لحظه یک قبضه تفنگ ژ ۳ همراه خود بردم.

از مسیری بایستی می‌رفتیم که دور از دید و تیر نیروهای دشمن باشد، که از غرب شهر سرپل ذهاب تا گردنه گردنو در تمام دشت ذهاب گسترش داشتند. لذا پس از پرواز از پادگان، از دامنه‌های کوه نوا ابتدا به سمت غرب پرواز کردیم و قبل از رسیدن به شهر سرپل ذهاب در امتداد جاده آسفalte سرپل به کردنه به طرف گردنه پاتاق و سپس از منطقه ریجاب و تنگ بردعلی

گذشته و پس از عبور از بزمیرآباد به حوالی تازه‌آباد رسیدیم و راه شمال باختری را پیش گرفتیم که ما را به حوالی روستای ازگله آن زمان می‌رسانید. در شمال ازگله به مرز رسیدیم، که جاده خاکی آن زمان ازگله به پاوه و نوسود از نزدیکی آن می‌گذشت. در باختر این جاده کوهی با شیب نسبتاً تند به پایین و در خاک عراق وجود داشت که خلبانان فانتوم نفس نفس زنان در حالی که سربازان دشمن در تعقیب آنها بودند، با شتاب به سمت بالا حرکت می‌کردند. با استفاده از دستگاه ردیاب به سرعت به محل خلبانان رسیدیم و با استفاده از بالگردهای جنگی کبری با سربازان تعقیب کننده عراقی درگیر شدیم و این به ما که در داخل بالگرد ۲۱۴ بودیم، فرصتی داد تا به سرعت به خلبانان نزدیک شده و آنها را سوار کنیم. با تفنگ‌های سربازانمان هم به مقابله با سربازان عراقی پرداختیم. کار تمام شد و به سلامت خلبانان را از مهلکه نجات دادیم و با شوق و ذوق زایدالوصفی به قرارگاه تیپ بازگشتیم. مسیر بازگشت همان مسیر رفت بود، ولی این بار بالعکس و مهمانان عزیزمان را با خیال آسوده به پایگاه رساندیم و سپس آنها را به کرمانشاه و پایگاه مربوطه روانه کردیم و سرانجام یکی از مأموریت‌های دشوار و پر خطر را به انجام رساندیم. البته ناگفته نماند که پوشش هوایی عملیات نجات بالگردهای عازم این مأموریت، در تمام مسیر رفت و برگشت توسط هواپیماهای نیروی هوایی برقرار گردیده بود. هنوز در ماه اول جنگ بودیم و هنوز نیروی هوایی می‌توانست چنین مأموریت‌ها را پشتیبانی کند، ولی بعدها برتری هوایی ما دست خداوند بود و آن اینکه هر زمان هوا ابری و بارانی بود، می‌گفتیم: خدا را شکر که امروز تأمین و پوشش هوایی داریم! زیرا در هوای ابری و بارانی هواپیماهای دشمن به علت نداشتن دید، نمی‌توانستند به نیروهای ما حمله نمایند.

در آبان ۱۳۵۹، درگیری‌ها در منطقه سرپل ذهاب و قصرشیرین به شدت ادامه داشت. حملات کوچکی از مناطق مختلف هم از طرف نیروهای خودی و هم نیروهای دشمن به وقوع پیوست. آنچه که مسلم بود، دشمن کاملاً زمین‌گیر و متوقف شده بود. دشمن با قطع امید از پیشروی در مناطق غرب و نیل به اهداف شوم و پلیدی که قبلاً آن را طرح‌ریزی کرده بود، به طور کامل وضعیت پدافندی به خود گرفت. اما معابر نفوذی به داخل کشور مانند محور قصرشیرین به سرپل ذهاب به پاتاق، محور قصرشیرین به گیلانغرب، گردنه کاسه‌گران به گردنه قلاجه که در ادامه هر دوی این محورها به شهرهای اسلام‌آباد و کرمانشاه ختم می‌شوند، برای آنها غیر قابل عبور و دسترسی بود و نیروهای پدافندی ما در ده‌ها کیلومتر جلوتر از این موانع طبیعی، جلو دشمن را گرفته و آنها را زمین‌گیر کرده بودند و نیروهای عراقی در خود این توانایی، قدرت و جرئت را نمی‌دیدند که بتوانند خود را به پشت گردنه‌های پاتاق، کاسه‌گران و قلاجه برسانند.

تحلیل‌های انجام شده در آن زمان، این نکته را تأیید می‌کند که دشمن قادر به پیشروی در منطقه غرب نبود و لذا تغییر راهبرد می‌دهد و در منطقه غرب، مواضع محکم پدافندی ایجاد می‌کند و با استفاده از موانع بسیار وسیع و گسترده آماده می‌شود که حملات ایران در منطقه غرب را کنترل کند و مانع پیشروی این نیروها به سمت عراق و آزادسازی بخش‌های اشغال شده سرزمین ما شود. در نتیجه، با صرفه‌جویی در قوا، نیروهای زیادی را به منطقه جنوب گسیل می‌دارد که از نظر عوارض طبیعی فاقد خصوصیات منطقه غرب بوده و به علت نبود موانع طبیعی عمده کوهستانی و قابل کنترل، سریعاً می‌توانست خود را به شهرهای مهم استان خوزستان مانند اهواز، اندیمشک، دزفول و غیره برساند. روی همین اصل، با بررسی و مقایسه عملکرد عراقی‌ها در جنگ در آبان ماه، حملات دشمن در منطقه

جنوب به شدت افزایش می‌یابد و شهرهای کوچک واقع در کرانه جلگه خوزستان که عمدتاً به مرز نزدیک و غیرقابل دفاع بودند، مورد هجوم قرار گرفته و سقوط می‌کنند. از طرفی، دشمن به دروازه‌های اهواز می‌رسد، ولی با جانفشانی نیروهای دلاور مستقر در منطقه جنوب، پیشروی آنها سد گردیده و سپس قدم به قدم به عقب رانده می‌شوند.

نبرد نیروهای ایران و عراقی در آذر ۱۳۵۹، وارد سومین ماه خود گردید و هیچ افق روشنی برای خاتمه جنگ دیده نمی‌شد. دشمن دیگر کاملاً زمین گیر شده بود. همان‌طور که در بالا شرح دادم، وارد یک جنگ فرسایشی طولانی شده بودیم. فقط هر از گاهی عملیات کوچکی در گوشه‌ای از خط تماس انجام می‌گرفت و فشار روانی به نیروهای عراقی وارد می‌شد و نارضایتی را در بین این نیروها بیشتر و بیشتر می‌کرد. این امر در کل به نفع ما تمام می‌شد، زیرا نفرات فرسوده و خسته چندان مقاومتی در مقابل رزمندگان با انگیزه و هدف‌دار ما نمی‌کردند و خیلی راحت و سریع تسلیم می‌شدند.

یکی از این عملیات‌های کوچک، اولین حمله نسبتاً مهم نیروهای ما به رشته ارتفاعات بازی‌دراز، واقع در جنوب شهر سرپل ذهاب بود. این کوه با داشتن قله‌های ۱۱۰۰ شمالی و جنوبی، قله ۱۱۵۰ و چند قله دیگر همانند عقابی بر منطقه عملیاتی سرپل ذهاب تسلط داشت و تمامی نیروهای در خط، عقبه، شهر سرپل ذهاب و روستاهای پیرامون آن و جاده‌های مهم مواصلاتی را زیر دید و تیر خود داشته و کنترل کاملی از منطقه را به دشمن می‌داد. لذا همواره یکی از اهداف مهم ما در قرارگاه تیپ تصرف این ارتفاعات و ناکامی دشمن در کنترل بر منطقه بود. در روز هفتم آذر، اولین حمله نیروهای ما برای تصرف بخشی از این ارتفاعات، بویژه قله ۱۱۰۰ متری جنوبی انجام گرفت.

حمله توسط ۴۰۰ نفر از عشایر دلاور کرمانشاه که با جان و دل جهت کمک به برادران نظامی خود برای بیرون راندن دشمن از بخشی هرچند کوچک سرزمینمان در قالب گمجن عشایری^۱ همکاری می کردند، انجام گرفت. این عزیزان را با بخشی از نیروهای تکاور لشکر ۸۱ زرهی که در اختیار تیپ قرار داشتند، ادغام کردیم و پس از هماهنگی های لازم آماده اجرای این مأموریت شدند.

تلاش رزمندگان ما برای تصرف قله ۱۱۰۰ جنوبی با موفقیت روبرو شد، ولی تصرف بلندترین نقطه کوه، یعنی قله ۱۱۵۰ بازی دراز با مقاومت شدید دشمن مواجه گردید و پاکسازی قله در روزهای بعد ادامه یافت. در این عملیات، چهار نفر از نیروهای خودی شهید و چهار نفر هم زخمی شدند و از نیروهای دشمن هم تعدادی کشته شده و سه نفر نیز به اسارت نیروهای ما درآمدند.

خوب به خاطر دارم که در اواخر آذر ۱۳۵۹، تک محدودی در منطقه شمال شهر سرپل ذهاب انجام دادیم، که به نام عملیات کلینه و سیدصادق معروف گردید. با این اقدام حتی کوچک، بار دیگر به دشمن نشان دادیم که خواهیم گذاشت آب خوش از گلویش پایین برود و باید هر آن منتظر دیدن ضرب شستی از طرف نیروهای ایرانی باشند.

۱. گمجن (گروه مشترک جنگ های نامنظم) عشایری با همکاری پرسنل داوطلب ستاد مشترک ارتش و نیروهای عشایری غرب کشور شامل ایل های سنجابی، کلهر، قلخانی و غیره در ابتدای جنگ و حدود پنجم مهر ۱۳۵۹ تشکیل شد و کمک مؤثری در آرام سازی مناطق داخلی و جنگ با عراق به نیروهای ارتش نمود.

عملیات کلینه و سیدصادق

در اواخر آذرماه، تیپ ۳ لشکر ۸۱ زرهی بر مبنای دستورهای صادره از لشکر تصمیم گرفت که با اجرای عملیات آفندی محدود، دشمن را از ارتفاعات کوره‌موش و سیدصادق بیرون کند.

اصول حاکم بر جنگ در این گونه عملیات بر برتری حداقل سه برابری نیروی مهاجم بر نیروی مدافع تأکید دارد. البته مسائلی نظیر روحیه، هدف و انگیزه در این گونه موارد به قدرت تهاجمی و جنگندگی نفرات می‌افزاید. نیرویی که برای این حمله در نظر گرفته شده بود، یک گردان تقویت شده یا به اصطلاح گروه رزمی با پشتیبانی یک گردان توپخانه بود. نیروهای مدافع عراقی معادل سه تیپ پیاده شناسایی و ارزیابی گردیده بودند.

در هر صورت، در چنین عملی نتیجه هرچه باشد، خود نوعی پیروزی است و این امر از روحیه بسیار بالایی رزمندگان دلاور ایرانی و انگیزه آنها برای بیرون راندن دشمن نابخرد از سرزمین و کشور ایران هم بسیار بالا بود، و به طور کلی، می‌توان گفت که حتی شکست در این عمل یک موفقیت است. پس از اجرای عملیات پدافندی و زمین‌گیر نمودن دشمن متجاوز، با همه کمبودهای تجهیزاتی و نفرات، نیروهای خودی درصدد برآمدند که با عملیات‌های هرچند کوچک ضرباتی به دشمن وارد آورده و آنان را از سرزمین‌های اشغالی بیرون نمایند. لذا تقریباً از دهه سوم آبان ۱۳۵۹،

تک‌های محدودی در مناطق مختلف طرح‌ریزی و یک به یک اجرا گردید. این امر موجب می‌شد که نیروهای دشمن برای حفظ و نگهداری زمین‌های اشغالی وضعیت دفاعی به خود گرفته و با احداث موانع و استحکامات، این وضعیت را توسعه دهد و حفظ نماید. آنچه که مسلم بود دشمن در منطقه سرپل ذهاب کاملاً زمین‌گیر شده و با فرو رفتن در لاک دفاعی دیگر قادر به اجرای عملیات آفندی و تهدید مناطق حساس کشور در این منطقه، مانند شهر سرپل ذهاب، پادگان ابوذر، گردنه پاتاق و غیره نبود.

هدف از این عملیات کوچک، آزادسازی بخشی از ارتفاعات و تپه‌های کوچک واقع در شمال شهر سرپل ذهاب و مشرف به روستای کلینه، سیدصادق و کوره‌موش بود. بنابراین، در طرح‌ریزی این عملیات در نظر داشتیم ضمن حفظ مواضع فعلی، آن بخش از تپه‌ها که در دست دشمن بود بازپس گرفته شود و امکان پیشروی نیروهای عراقی از این محور سد گردد. از طرفی، با بازپس‌گیری این تپه‌ها امکان اجرای آتش با سلاح‌های مستقیم دور برد، مانند تفنگ ۱۰۶ م و غیره توسط دشمن به شهر سرپل ذهاب از بین می‌رفت و وضعیت تأمین این شهر بهتر می‌شد.

در آن زمان، تیپ ۳ لشکر ۸۱ زرهی از منطقه دشت ذهاب تا به ارتفاعات قراویز در پیرامون جاده سرپل ذهاب به قصرشیرین، دامنه‌های کوه بازی‌دراز تا حوالی تنگ‌حاجیان واقع در شمال باختری گیلانغرب، مسئولیت پدافندی داشت. این تیپ مأموریت یافت که ضمن پدافند در مناطق واگذاری، با نیروهایی که در اختیار داشت، عملیات مزبور را انجام دهد.

با توجه به اطلاعاتی که کسب کردیم، تیپ ۲۳ لشکر ۸ پیاده کوهستانی، تیپ ۵ لشکر ۴ پیاده کوهستانی و یک تیپ به نام تیپ ۳۲ نیرو مخصوص در مناطق شمالی سرپل ذهاب که تحت عنوان هدف تعیین شده بودند،